

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190195

UNIVERSAL
LIBRARY

از سلسله انتشارات « کاوبانی »

رهنهای پسران

نگارش

سیلوانس استال امریکائی

ترجمه

آقای مبرز محمد خان مترجم اول جبرال قونسولگری

انگلنس در بوشهر

برلی

در چاپخانه کاوبانی سال ۱۳۴۱ هجری قمری رسید



عرض مخصوص

خدمت پدران و مادران

معدودی از پدران و مادران و طائف خود را نسبت باطفال خویش میدانند و هما نظور بکه یک عده جزئشان کمتر در فکر لباس و خوراک اطفال خود میباشد و در اداء این و طفه نکاهل مورد یک عده بسیار بررگی از آنها درست حس ندارد که و طفه خود را در تربیت اخلاقی اطفال درک بکنند و تقریباً تمام پدران و مادران در موضوع طهارت و عمت نفس اطفال خود از اداء و طفه خویش پهلورا تهی کرده در این موضوع و مطلب مهم آنها را براه راست راهمائی نمیکنند.

بعضی اشخاص هستند که در اداء و طفه خود در حفظ طهارت نفس اطفالشان سهل انگار نیستند اما نمیدانند بچه راه

و چطور این موضوع را بآنها بدشهاد بکنند و تکدام طریق انس و احسن باداء این وطنه پردازند و خوف دارند مبدا بجای تسکین خیالات سوء بدشتر باعث تولد خیالات برای اطفال بشود و از آنجا که نمیدانند از چه راه داخل این موضوع اشود اغلب بدران و مادران صرف نظر از این مطلب نموده اطفال خود را میگذارند در کوچه‌ها بافعال بد آموخته بشود و کردار همگردان بزرگتر در آنها اثر بکند و غالب اوقات عادات بد از نوکران ساموزند با رفتار و حرکات آدمهای بد کردار که در خراب کردن جوانان و گمراه کردن آنها حاضر هستند متابعت نمایند، این قسم بدران و مادران اشتباه و خبط خود را فراموش کرده اطفال خویش را معرض همان خطر آتی مینمایند که خودشان در زمان جوانی که بهزاران برده‌های جهالت و نادانی محصور و محاط است کمر از آنها محفوظ و مأمون گشته اند، هر گاه بدران و مادران هر مملکت بتوانستند خطوطیکه از بدران و جوانان هر جای کره بمن میرسد بخوانند هر آینه ممکن نبود اطفال خود را در بعضی مسائل که در سنوات

اولیّه عمرشان برای آنها لازم است بیخبر و بی اطلاع بگذارند ، کلیّه ناله و فریاد این پسران و جوانان این است که : « چرا یکنفر این مطلب را بمن حالی نکرد ، به یکنفر دوست نه معلم و نه مدرّس نه ملاّ و نه طبیب گاهی یک کلمه در این باب بمن صحبت نمود ، پدر و مادرم که باید این خطر را بخوبی بدانستند گاهی این مسئله را بمن توضیح نکردند و بعوض اینکه راست بگویند و مرا آگاه نمایند سعی کردند مرا فریب بدهند و گذاردند در عالم جهالت و نادانی براه کج رفته خود را ضایع و تباه نمایم » - یکنفر جوان میگفت : « والدینم از مضرتّات تنباکو و مسکرات بمن غدغن میکردند و از بابت دزدی و قمار نصیحت مینمودند و بمن میسپاردند مدرسه های روز بکشنه ^(۱) و بکلکسایوم و نماز بمن میآموختند لهذا بنظرشان مبرسید که گویا و طائف خود را وجداناً ادا کرده باشند ، اما گاهی از بابت آن امریکه باعث خرابی من شده یک کلمه صحبت نمیداشتند » - اغلب

(۱) مدرسه های روز بکشنه مدارس سی است که فقط روز بکشنه باز است و وعاظ مذهبی در تزکیه اخلاق وعظ میکند ،

این بد نختان از درد دل غالباً فریاد بر آورده اند که: «جگوه
 مندوانم از استباه و غفلت والدینم در این امر غمض عین
 بکنم و یحطور ممکن است آنها را ببخشم و عفو نمایم».

البته والدین باید انداً از تعلیم دادن اطفال خود در
 راستگویی و درستکاری و صداقت و شرافت جوئی یا از
 تهدید کردن آنها بر خلاف کفر و سدی و تراخوری غفلت
 و تکاهل نمایند اما هرازان سر و دخنر هستند که طبیعتاً
 به هیچیک از این مطالب میلان ندارند لکن از طرف
 دیگر هیچ بچه که قوای بدبش بر حسب معمول باشد نیست
 که سخت گرفتار اغواء و وسوسه نفس خود نشود و علتش
 بهیجان آمدن همان شهوائی است که خالق بکتابنا بحکمت
 لا بتناهی خود در وجود هریک از افراد بشر زن و مرد
 آفریده و سعادت عالم را موقوف بحسن استعمالش قرار داده
 است، اگر لازم باشد که در مسئله اغوای نفس که عمومی
 و حتمی است بچه ها هوشیار و آگاه نشوند و در صورتیکه
 عدم علم و آگاهی باعث پشیمانی و خرابی میشود پس بر
 والدین واجب است که در اداء وظیفه خود بکوشند چون

این وظیفه را خالق عالم از ابتدا مآنها محوّل فرموده است ،
 معلّمین مدارس و مدرّسین مکاتب روزهای یکشنبه و وعاط
 و اطباء هم در این مسئله مسئول وعهده دارند اما هیچکدام
 شان مثل آن دوفریکه از طرف ایزد یکتا و خالق بی
 همتا مأور شده اند که بجه را بقسمی مناسب برای مسئولیت
 حیات و معرفت وظیفه انس نسبت بخود و خدای خود
 و ابناء نوع خود تربیت و پرورش بدهند نه معلّم و نه
 ملاّ نه کسی دیگر میتوانند باین نهج که محتص والدنبست
 از عهده اداء این وظیفه بر آیند ، اگر آن طفلی که توقع
 غذا ومسکن و لباس و تربیت و نصیحت ار پدر دارد حق
 نداشته باشد که توقع نصیحت و موعظه در مقدّسترین
 مطالب راجع بحیات از آنها داشته باشد پس از که بابد
 توقع نماید ؟ در صورتیکه خداوند مرد وزن را برای ابقاء
 نوع بشر آفریده است و در صورتیکه نظیفترین و طاهر
 ترین و مقدّسترین روابط حیات بشر را راجع بزواج
 وزوجه در منزل بهم جمع آورده است پس در این صورت
 ا وقتی اطفال مسئولاتی راجع باصل حیات بهتری از ما

منمایند در حضورشان سر مسار بشویم و چرا در وقتی که اولین و بزرگترین موقعی برای ما حاصل میشود یعنی همانوقتیکه این اطفال خردسال باقتضای طبیعت و از روی صفای طینت این تحقیقات معقوله باصواب را از والدینشان منمایند والدین در همچو موقع مهمّی بنای فرب دادن آنها را بگذارند و حال آنکه فریب آنها بخرج نمرود بلکه پس از چند سال باعتمادیکه اطفال در راستگوئی و درستکاری ابوبین دارند خلل و صدمه میرساند، چه سبب دارد در این موقعی که فرصت بدستشان میآید که طفلرا بهتر از هر موقع دیگر بخود جلب نمایند این موقع را از دست میدهند و بواسطه رفتار و بیاناتشان سبب میشوند که دیگر طفل اعتماد و اعتقاد بوالدین نداشته باشد؛ چرا خودشان مطلب را بطفل حالی نکنند که از کثرت شوق مدرک حقیقت دست بدامن دوستان بزرگتر یا نوکران جاهل و غیره بزند تا آنها هم خاطر طفل را بجوابهای ناصحیح و خلاف ازجاده صلاح و صواب منحرف نمایند؟ در صورتیکه شما میخواهید اطفالتان نسبت بشما درستکار و راستگو باشند چرا شما نسبت

مآنها همانطور نباشد و در صورتکه میل ندارد آنها شمارا
 فربب بدهند شما برای چه در صدد فربب آنها برآئید ؟
 در صورتکه میخواهید بوسیله نصیحت و اندرز آنها را
 تربت بدهید برای چه بواسطه امثله و تعلیمات شفاهی آنها را
 درس ندهید ؟ پس در اینصورت اگر طفل شما بهمان قسمی
 که فربب دادن باونشان دادبد او هم بشما اعتماد نماید آیا
 اسباب تعجب هست ؟ چرا آن اعتمادکه خالق بی همتادر
 راستگوئی و درستکاری والدینش در قلب هر بچه بودعه
 گذارده است شما ضائع و تباه منمائید ؟ مطمئن باشید که
 آن بیرنگهائیکه برای فربب دادن طفل خود نکار میبرند
 اثر نمیکند سهل است آن اعتماد و اعتقادیکه بوالدین خود
 دارند هم سلب مینماید ، اگر لازم است این مطلب را بیشتر
 توضیح نمایم تا مثال ذیل را ایراد بکنم ؛ در صبح بکی از
 روزهای برج جوزا پسر کوچکی که سنش قریب ۴ سال
 بود تنها پهلوی یک درخت سیب که نزدیک باغ روئیده
 بود بازی میکرد و همچنانکه مشغول بازی بود یک بچه
 خرگوش بسیار کوچکی از سوراخ نزدیک آن پسر میرون آمد

و انقدر کوچک بود که توانست از دست آن طفل فرار نکند و طفل آنرا گرفت و از عنقب تازد بافته خود مشغوف شده با کمال حوسوقی بدش مادرش رفت و آنروز خوشحالی و خوشوقتی طفل با بچه خرگوش بسر حد کمال بود و نفیسی نداشت همینکه عصر شد پدرش گفت که بچه خرگوش را بسوراخش برگرداند و فردا صبح زود زود و بچه خرگوش باز بیرون میآید و بسور دس و درور دیگر با آن بازی نکند این حرف بنظر طفل قریب بعقل و درستی آمد و بموجه گفته پدر رفتار نمود، اما ملاحظه نمائید که طفل پس از آنکه فردا یک ساعت یا بیشتر انتظار کشید و بچه خرگوش نیامد چقدر متأسف و مأیوس بایست شده باشد و کم د راو ثابت شد که پدر خودش او را فریب داده و باو دروغ گفته است، همان طفل حالایک مرد حسابی شده و چند روز قبل که این واقعه را برای من حکایت منمود سار کرد که خشممکه در آن وقت از پدرش گرفت گماهی تنقر، نمآید و از همان دقیقه تصمیم عزم نمود که بعدها حرو پدر را قبول نکند و در هیچ امری باو اعتماد ننماید.

اگر پدر طفل غم و عتقه پدر و مادر بجه خرگوش را که در آنروز تماما در باغ عقب بچد شان گشته بودند برای طفل شرح داده و حال آنها را بخوبی دان کرده و باو گفته بودند که اگر بچد شان بآنها مرجوع نشود نمیتوانند جواب روند و بچد خرگوش حای و نکر عرار بهلوی مادرش نمیتواند بخوابد و بدنمواستند واجب است بچند کوچک خود مرجوع نشود هم آسان بود و هم بر خاطر طفل مؤثر مباد و همان بچد هم داشت تا بآورد بر این فعل بدین بهج مهر نائی و رعایت احوال الدنه جا داران میاموحت و راستگر میکردند و در خاطر خود محبت و اعتماد است بر پدر داشت

احتمال دارد پدران بر مادران پرسند که از چه وقت دانست شروع ناموحتی اوصاع حساب و کون و توجه بدن بچه ها نمایند، جواب سوالشان این است که هر وقت این مسئولان از طرف طفل شد صادقانه و از روی کمال حکمت و عقل بآنها جواب گویند هر چه طفل کوچک باشد نائی نیست یک از پادشاهان مذهبی در باب تربیت مذهبی طفل

چنین بیان مبنماید : « بچه هارا تا سنّ هفت سال بمن بدهید بعد از آن هر چه میخواهد بآنها بیاموزید چون بآنها تعلیم داده ام در قلبشان نقش بسته » مقصودش این است که تا سنّ هفت سال تعلیمات اخلاقی و مذهبی باست باطفال داده بشود و والدین بآبستی در باب طهارت افکار اطفال همین کار بنمایند و هر چه زودتر اقدام نمایند بهتر است ، اما بالعکس بعوض ابن مطلب اغلب پدران و مادران از تربیت اولاد خود صرف نظر نموده و آنها را بسیار کوچک مپندارند تا بسنّ دوازده و سیزده برسند و تا آنوقت بد کاران و ویل گردان که مشغول نشر اخلاق فاسده هستند افکار آنها را تا ابد ضائع کرده و آنها را در طریق ضلالت انداخته اند ، هفت سال اوّل هم برای والدین و هم برای معلّم اهمّیت زیاد دارد و در حالیکه تادو مقابل این مدّت تربیت صحیح از آنها مضایقه مبدشود دیگر چیزی باقی نمیاند که بآنها گفته بشود و احس مقدّس بودن توالد و تناسل از نظر آنها بکلی محو گشته است .

در هزاران موارد خبر دارم که اطفال خراب شده اند

بسبب آنکه والدینشان از دادن اخطار لازمه بآنها
 قصور ورزیدند اما گاهی کسی نگفته و سراغ ندارم که یک
 نفر بواسطه تعلیمات زود با بواسطه اخطاراتکه والدین
 بطفلشان کرده اند آن طفل خراب شده باشد و لو اینکه والدین
 مذکور هم قابل و قادر بوده که از روی کمال عقل و حکمت
 در این موضوع حرف بزنند، اما بان این مطالب و
 توضیح این گفتار بسته بطفل و اوضاع محیط آن است،
 اگر طفل جزئی ذکاوت داشته باشد اولین تحقیقات فکری
 وی چرا و از کجا و برای چه و از چه جا خواهد بود
 و در ضمن تمام سؤال خواهد کرد و اگر شما حیا نمائید
 که این سؤالات در خاطر یک طفل تشکیل نمیباید مگر آنکه
 بسنّ هشت یا ده سال رسد اشتباه و خبط بزرگی نموده اید،
 مسائل راجعه بکون و اصل حیات اولین افکار بچه را
 تشکیل میدهند و هر چند بچه کوچک و کم سنّ باشد
 همیشه باید از روی صداقت جواب سؤالاتش داده بشود.
 لکن همانطوریکه قبل از این مذکور گردید جواب
 سؤالات او نه فقط لازم است از روی صداقت بلکه بایستی

از روی فکر و علم باشد و نه تنها بایست باو راست گفت بلکه مبادست از روی عقل و حکمت باو جواب داد و جوابی که داده میشود باید کامل و قاطع باشد که اسباب حصول اعتماد و رفع فکرا و گردد نه اینکه او را فریب بدهد و باعث خیال او نشود و تواند شگ در خاطرش بکند، طفل اوضاع محیط خود و روائش با والدینش و سایرین در اولین ماههای عمر خود میآموزد و قبل از آنکه علم بچیزی یالغی داشته باشد معنی کلمات را ناد مگرد و آن لغتی که مدشود حتی رودتر از آنکه آدم سی و چهل ساله بتواند با کمال فراهم بودن اسباب بیاموزد آن طفل با خوانده فرامیگردد، طفل نه تنها میتواند در آموخن لغت خارجه از والدین خود سبقت بگوید بلکه چنان بصحت آرا فرامیگردد که تحصیل برای والدینش ممکن نیست و از این گذشته طفل قادر است تا بنکه چنان تلفظ صحیحی از آن لغت حاصل بنماید که والدینش شاید گاهی نتوانند همان لغت را اقلأ بدون نقص در تلفظ تکلم بنمایند، طفل که بدنیا میآید اطلاع و علم باشیاء و اشخاص محیط خود ندارد،

ضمیرش صاف و پاک اما مثل قاب حسّاس کارخانهٔ عکاسی
 قسمی حاضر است که ادنا اثر ران جای مَبْگِرد، اثرات
 به فقط مثل عکس در ضمیر طفل هستند بلکه مانند نقش
 بر مهرهٔ تختهٔ نرد سی عمیق و دائم خواهند بود، طفولیت
 وقتی است که خیالات و احساسات در روح جای گیر
 میشود قسمی که به آتش میتواند آرا بسوزاند و نه آب
 را قدرت آنست که آرا بسرابد بلکه تا ابد برای طفل
 میماند و جزء و جود او خواهد بود، پس چقدر واجب
 است که اولین خبال و نخستین علم طفل از مقدّس‌ترین
 و طائف و روابط حیات بنهجی باشد که کَلِّهٔ محمّلهٔ او را در
 باب عالم تناسل بدان درجهٔ عالی و مطهّر برساند که خود
 حضرت خالق در وقت آفریدن مرد وزن برای او
 معین فرموده و از روی علم ربّانی عطایای نامتناهی بآنها
 مبذول فرموده است. یقین است و شک و شبهه نیست
 که این کار وظیفهٔ والدین است نسبت به طفل اما
 کیفیت اداء آن و طریقهٔ بیان ابن مطلب کمال اهمّیت
 را دارد و بعض اینک والدین را در این مطلب

معاونت و مساعدتی شده باشد بتحریر این کتاب مختصر
مبادرت شد.

هزاران بدران و مادران در هر محل و مکان بمضامین
این کتاب رفتار کرده و فوائد و نتائج زیاد حاصل نموده
و هنوز بسمع مصنف رسیده که مندرجات این کتاب
بطفلی توضیح شده باشد و نتیجه عبر از نتائج حسنه و فوائد
مؤثره حاصل گشته باشد و به هم بیان این مراتب و مطالب
چنانکه در این کتاب مسطور است گاهی باعث شده است
که اطفال چنانکه والدین اغلب نرس داشته اند سؤالاتی
بکنند که باعث حیرت و سرگردانی آنها گردد، واجب است
که پدر اوّل گفتارهای مختصر آینه را از روی دقت و کمال
فکر و خيال مطالعه بکند و والدین باستی مطلب را بخوبی
و کاملاً ملتفت بشود و بدانند در این امور چه باید باطفال
آموختن و پس از آنکه این کتاب از مطالعه آنها گذشت
خودشان بهتر خواهند فهمید که آبا باید خود کتاب را
در دست اطفال گذارد یا آنکه هر روز با هر شب طفل را
حاضر کرده و کتاب را باب باب با فصل فصل برای

او بخوانند. آن طریقه که و الدین اختبار نمایند باست بناسنّ طفل و بر حسب مقتضائی باشد که خود والدین بهتر بدانند، بزرگترین خطری که بوالدین می رسد همان تأخیر است چه شاید گمان نمایند که سائر اطفال محتاج بفهم این مطالب هستند اکنون اطفال خودشان احتیاجی بفهم آنها ندارند اما در این خیال شما هم باید اذعان کرد که والدین همان اطفال اشتباه و خبط می افتند و آنها هم نوبت خود همان خیال را در باره اطفال شما نمایند.

اگر سندن و در خطر افتادن بچه هم آنقدر از خارج نمیشود بلکه از داخل هم هست یعنی از خود او هم میشود چون بقبلاً بچه شما خیلی زیاد تر از آنچه شما گمان می نمائید در این باب مبداء اما احتمال دارد که همین چیزهایی که او مبداء بطریقی نا صحیح و بهنجی نا مرغوب آموخته باشد و همین مسئله بزرگترین خطرها است، اگر سعی کرده که بچه را گول بزنی احتمال دارد او هم مثل خودت رفتار بکند و سعی نماید که تو را فریب بدهد و اگر سعی کرده که صدق این مطالب را از او پنهان و مخفی بداری محتمل است

که بجهت بهمان قرار ما تورفتار میکند و طرفین ما هم راه خدعد و فریب می نمایند ، لیکن اگر از روی صداقت با بیجه خود راه بروی احتمال کلی دارد که با کمال تعجب بغتۀ ملتفت اشوی که بجهت ات جعفر از سایرین آموخته و از راه و مهر ناشایسته فرا گرفته است .

چنانچه نتایج حاصله از رفتار کردن بموجب تجویزات که در این عرض مخصوص بوالدین کرده ایم در مورد بیجه شما مثل همان نتائجی است که بدران و مادران دیگر بواسطۀ متابعت این طریق حاصل کرده اند پس نتائج حسۀ زناب شما عائد خواهد شد ، از همه بالا تر بیجه شما این مطلب را خواهد فهمید که با او اراد راستی رفتار میشود .

اطلاعات مندرجه در این صفحات کاملاً کافی و وافی میباشد و هر وقت بدرستی و راستی توضیح و ادا بشوند بزودی سوالات ناشایسته بمعنی راجع بمطالب عالم تناسل را خاتمه خواهد داد و چنان رابطه ملاطفت و مؤالفت بین خودت و بیجه ات دائر خواهد کرد که گاهی قبل از آن درک نموده . بیجه ات هم اعتماد تو را در ضمیر خود دائر

میکند و هرچه سائر اطفال و اشخاص بزرگتر باو گفته‌اند
 بتو باز گویند و بدینطریق قادر خواهی شد که در
 این امور و امور دیگر او را از روی علم و حکمت راهنمایی
 و رهبری نمائی، آنوقت بر شما مکشوف خواهد گشت
 که اطفال میتوانند اسرار خود را هم بوالدین بگویند و هم
 از آنها بیوشانند. یک نتیجهٔ حسنۀ دیگر این است که وقتی
 طفل تودید خودت منبع اطلاعات و معلومات هستی بجوابات
 و صحبت‌های ناپاک و نامطبوع همگرددان خود التفات نمیکند
 و شما را مرجع خود قرار داده و محلّ راز خود مپسازد.
 مندرجات این کتاب برای پسریکه بسنّ هفده یا هیجده
 رسیده کافی است آنوقت بابست نک جلد کتاب راهنمای
 جوانان از همین دوره بدست آورد.

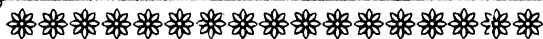
این مطلب را هم نا گفته نگذاریم که هم در مورد
 بزرگان و هم جوانان نباید گذارد که خیالاتشان تمام صرف
 این مطالب بشود و بهمین سبب هم واجب است که جوابهای
 کافی و راست به تحقیقات و سوالات معقول اطفال داده بشود
 و به بهترین طریقی ادا گردد تا دفع شک از خاطر آنها بشود

و استقصاء طبیعی آنها تسکین بابد و امتبّت خاطر حاصل بکنند و خاطرشان آسوده باشد که در سائر مسائل فکریه قوای خود را صرف نمایند.

وقتی یدران از قدر و قیمت مندرجات صفحات آتیه مسبوق و مستحضر شدند بایست از روی شوق سارین را هم از کفّت و قدر و فایده آنها در حسن تربیت اطفال مخبر سازند و ابن کتاب را بآنها عاریت بدهند، کسایکه میل و شوق بمطالب راجع بطهارت شخصی و عمومی دارند بایستی در نشر رسائل مفیده ارزانکه در حسن تربیت اطفال نوشته شده بکوشند چون بدیهی است که اگر انسان میخواهد طفل خود را از یک ناخوشی مسری نگاهداری بکند تا آن ناخوشی در خانه همسایگان و رفقا و اقوام او هست و بیچّه او در آنجا آمدوشد دارد فکر او آسوده نخواهد بود، پس تو نباید آسوده بنشینی تا وقتی که او ضاع خانه های همسایگان و دوستان تو بقسمی بشود که از آمد و رفت در آنجا اطفال تو از خطر مأمون باشند.

پدران و مادران نه فقط بایستی آن علمی را که بچه های

شان یقناً از منابع دیگر شاید بنا‌درستی مآموزند بطریقی درست و شایسته بآنها تعلیم بدهند و اطفال را از نفوذ ناکاران محفوظ بدارند و این مطالب پاک را درست بآنها حالی نکنند بلکه واجب است که سبوت اخلاقی و مذهبی طفل هم مورد کمال توجه و تربیت واقع بشود تا در موقع اغوا و فریب بآنها مددکار و جلوگیر باشد، اگرچه تربیت اخلاقی بمانما‌موزد که مقصود خداوند در اینکه برای چه ما را مرد وزن و پدر و مادر آفرید چیست و بخودی خود کفایت نمیکند اما تربیت طفل در همین یک موضوع هم برای جلوگیری و نگاهداری طفل کافی نیست، هر چند طفل بواسطه علم و اطلاع صحیح از این مطالب از اشتباه و خبط و عواقب سوء محفوظ می‌ماند اما اساس تربیت و تعلیم را باید بحسن اخلاق مشید و مستحکم نمود و پس از آنکه طفل دارای این دو تربیت گردید آنوقت میتوان از روی اعتماد هنگام و سوسه و موقع اغوا و خطر باو اطمینان پیدا کرد.



دیباچه

خود مصنف در سنّ طفولت ضرورت چنین کتابی را حس نمود و در سنوات بعد که در مدرسه عالیّه مشغول تحصیل بود و باز هم بعد از آن که شغل ملاّتی اشتغال پیدا کرد لزوم یک کتابیکه از روی صفا و صداقت و طهارت درین موضوع بجوانان خطاب شده باشد بخاطرش خطور کرد و چون بر بن ضرورت واقف شد بیش از بدست سال قبل ازین تصمیم عزم نمود که در آتبه یکوقتی اگر خداوند او را قابل چنین خدمتی بفرماید هر متاع و علاقه و هر مایه را صرف انجام این کار سعادت فرجام بنماید و در همان اوانیکه در خبال انجام این مرام بود شدت ضرورت آن از خاطرش محو نشده و مرور اوقات و کثرت مشغله او را مانع نگردیده مسوده چنین کتابی را برای جوانان تمام کرد، پس از آن موقعی

برایش محاصل شد که آن خیالی را که در بن مجلد مندرج است برشته تحریر در آورده به پسران خرد سال تقدیم نماید .

هر کس که طفولت خود را ساد مبادورد با بدقت ملاحظه . طفولت امروزه را میکند ر لزوم چنین کتابی بیشک و شبهه واقف و مستحضر خواهد شد و اگر من در انجام این خدمت و اداء این وطنه مهمه موفق گشته یا نگشته ام بسته بنظر دقیق خوانندگان و سایر آقایان است ، اگر قصور کرده ام امید است قصور من از عدم حسن بت نباشد .

یدران و مادران و نقادان ادبی ملتفت بشوند که این کتاب برای پسران جوان است و مضمون آن از روی عمد و قصد ساده نوشته شده و محض آنکه این موضوع مهم نقش دائمی بر لوح ضمیر آنها بگردد به فقط از نوشتن عباراتی که مطلب را مستور مپسازد اجتناب کرده بلکه عمداً در بعضی موارد پاره مطالب مهمه را که بنظر واجب مینمود که مدت مدیدی در نظر بماند تکرار کرده ایم ، مقصود از این کتاب این است که در دست اطفالی که میتوانند بخوانند گذارده

بشود یا آنکه بدر و مادرشان برای آنها بخوانند، در جائیکه پدر خائف است که طفلش سؤالات متفرقه حرّت افزا از او نماید فقط باست لطفل حالی کرد که اگر صبر نکند تا کتاب تمام بشود بیشک جواب هر سؤال صحیحی در این موضوع باو خواهد رسید :

اگرچه مقصود اصلی این کتاب برای پسران کوچک است لکن گمان می‌نمایم هم برای مردان و هم زنان چه پیر و چه جوان مطبوع واقع خواهد شد و نقین داریم که تقسیم موضوع این دوره بر سالات علیحده که هر کدام در اسلوب نوشتن و مطالب مندرجه که مناسبت مخصوص بپسران و مردان دارد یکی از بهزین اقداماتی است که در این قسم ادبیات شده است، دادن کتابی که حاوی اطلاعات راجعه بمردان است بدست اطفال اشتباه واضحی است که حاجت بتوضیح ندارد، در این دوره مثل سائر دوره‌های کتب ادبی کتب بعد لازم و ملزوم ما تقدّم خود هستند و تا اندازه زیادی بسته بمسبوق بودن خواننده بمضمون مجلّدات اوّل میباشد، امادرک.

مطالب هیچیک ازین کتب بسته بکتاب ما بعد از آن
ندست .

اگر فقط این کتاب مختصر موافق احتیاجات بران
باشد و پدران و مادران قلبا آرا بدسندید و اسباب تحصیل
سعادت اطفال گردد مقصود اصلی مصنف حاصل گشته است .
سلوانس استال
مقیم فبالادلفیا





رهنمای پسران

متجاوز از یک ماه است که جمشید هر عصر چند دقیقه باکمال شوق وادب مشغول آموختن فصلی از کتاب تعلیم الاطفال است یک روز بعد از ظهر که از مدرسه بمنزل برگشت دید جای مادرش در اطاق یک خانم غریب مستی نشسته و یک کودک هم در آنجا هست و باو گفتند که آن کودک خواهرش میباشد از آنجا که جمشید بچه باذلات هوشیارست جای تعجب نبود که بواسطه حرسندی و تحیرش در اطاق مادرش داخل شده و وقتی تنها شدد پرسید که « این کودک ار کجا آمد ». بدین سبب والدین جمشید خواهش کرده اند که جواب سؤال او را من بدهم و آنکس نگارش جواب شروع می‌نماید.

عزیزم جمشید.

رقعه از پدر شما بمن رسیده • که چند روز هر عصر در منزل شما حاضر بشوم و در ضمن صحبت‌های مختصر

بِسْمِ حَالِی مَایِم که چگونہ خداوند تمام مخلوقات روی زمین
آفریده است بواسطهٔ بعد مسافت و یحند جهت دیگر نمیتوانم
شخصا حاصر بنوم لهذا بدرت راضی شده که هر روز
مکنوبی مختصر بنوسم و برای شما نفرستم انک نخستین
نامه را مفرستم و سعی خواهم کرد که واضح بنوسم تا دز
خواندن آن زحمتی نداشته باشد و جهد میکنم کلمات ساده
بکار ببرم تا هر بجهٔ سرت تو تمام معصود مرا بفهمد و
جوانی راست و مرغوب بسؤال تو داده شده باشد، وقتی
رقعهٔ بدرت رسد متغول بوش کتابی برای جوانان بودم
و خواهش او تا اندازهٔ با خیالات من موافق شد.

اولین مکتوب را با این رقعهٔ توصیح ارسال داشتم
خداوند تو را مشغول مراحم کامله و رکات موفورهٔ خود
بفرماید تا یکی از نندگان صالح و بآکدامن او گردی.

دوست صمیمی شما

مصنّف



مکبوب اول

عز زم جمید

سؤالیکه شما نموده‌اید سؤالست که هر مرد وزن و هر سر و دحر با هوشی از خود و سایرین کرده و صورت این سؤال ازین قرار است «از کجا و چگونه در دنیا آمدیم» این سؤال هم طبیعی است و هم درست است و هر آدم با هوشی حق و ترصد دارد که از روی راستی جواب سؤال او داده بشود و بقسمی هم داده بشود که معنی آن باسانی بفهمد. یقین دارم آن سرکه والدین دانا و دوستان مهربان دارد که جواب راست صحیح بسؤالش بدهند و ضمیرش از شر آن خیالات سوء بی اساسیکه اینهمه بین مردان و سران شایع است منزه و مبرا سازند پسر خوش بختی میباشد.

فرضاً شما سؤال نمائید که کالسکه برقی و چهارات بخاری با تلگراف و تلفون از کجا پیدا شد گویا محض اینکه مطلب را کاملاً دریافت نمائید و جواب بسیار مرعوبی بشما داده شده باشد بهر این است که در اصل این چیزها تحقیق نمائیم و ببینیم محررین اینها در ترقی و تکمیل این اختراعات سودمند چه کردند تا بدین وسله مسئله را کاملاً و بطرقی مرغوب و مستحسن بهمیم. همینطور هم محض اینکه جواب سؤال شما که پیداست ما از کجا شد به بهترین طرقی داده شده باشد خوب است من و تو با هم باصل مطلب رجوع نمائیم و پرسیم که آدم نخستین مرد و حوا که نخستین زن بود از کجا پیدا شدند. البتّه خودت ملتفت هستی که آدم و حوا را خدا آفرید و شرح آرا در قرآن خوانده اما چندین مطلب دیگر در آن کتاب حکمت نصاب هست که تقدماً از نظر شما افتاده است، پس بیا تا با هم شرح آرا مطالعه نمائیم و از کیفیت احوال آن کاملاً مسبوق بشویم.

آسمانها و زمین را خدا آفریده اما بین آفریدن و ساختن تفاوت زیاد هست، وقتی یک نفر معمارخانه با ابزارها بنا

میکند یا میسازد فقط سنگ و گل و تخته و چیزهای دیگر
 بهم پیوند میکند و با آنها آن عمارت را بلند میکند و وقتی که
 تمام شد نمیتوان گفت که آن معمار چیز را آفرید چون
 فقط آن اسباب که موجود بود برداشته و صورتش را تغییر داده
 و چنان آنها را بهم بیوند کرده که ما آنها را عمارت مینامیم
 عبارت دیگر عمارتی بنا و احداث کرده است اما چیز را
 بیافریده، لکن در مورد الهی چنین نیست چون در ابتداء
 که خداوند هر چیز را آفرید نه سنگ بود نه زمین و نه اسباب
 دیگر که از آنها عالم و موجودات دیگر را بیافرید اما قوه
 و علم الهی محدّد و بی بابان بود و معوض اینکه اسباب بکار
 ببرد یا حق محتاج اسباب باشد فقط حکم کرد بشو و شد.
 تاریکی بی بابان عالم را فرا گرفته بود فقط خداوند فرمود
 نور باشد و نور آمد، روز دوم خداوند آسمانها با این هوای
 کبود که بر سر ما است آفرید و بهمین قرار تا شش روز
 خداوند هر چه روی زمین موجود است و هر چه در دریا
 است و هر چه در هوا است و هر چه در آسمان میدرخشد
 بوجود آورد، ببعضی ازین چیزهایی که آفریده شد خداوند

قوّه تولّد یا بیداش جنس خودشان را داد و هر چیز که
 این قوّه را دارد با اصطلاح اهل علم جنس ذیخات یعنی
 جاندار نامیده میشود، ببعضی مخلوقات دیگر که اهل علم
 جنس غیر ذیخات یا سجان مینامند مثل آفتاب و ماه
 و ستارگان و سنگها و کوهها و اقیانوسها و غیره خداوند قوّه
 تولّد ارزانی فرمود چون آنها نابد بمانند تا وقتیکه
 خداوند آنها را خراب نکند پس لازم بود که قوّه تولّد
 جنس دیگر مثل خودشان بآنها داده شود و اگر آنها در عالم
 دیگر لازم شود خداوند میتواند غیر از آنها را بفرستد
 لکن آن چیزهای دیگر که اهل علم جنس ذیخات مینامند
 از قبیل درختها، ماهها، پرندها، حیوانات و انسان همیشه
 نمانند بلکه تا یک وقتی زنده هستند و پس از آن میمیرند
 و ازین عالم میگذرند، البته خداوند میتواند بعد از آنکه
 این جنسهای ذیخات از دنیا بگذرند دیگرانرا بیافریند تا جای
 آنها بگیرد و بدین طریق جنس آنها مستدام بشود، اما این
 طریق درستی نیست و یک طریق با حکمت تر بهتری در نظر
 او بود و در عالم حکمت بی پایان و مراحم کامله او بهر شی

و مخلوق ذی حیات که آفریده قوّه تولید جنس خود را داد لکن این قوّه به قوّه خلقت و آفرینش است مثل آنکه خود خداوند بعرصه ظهور و زور رساند بلکه قوّه است که در بعضی موارد شباهت زیاد بآن دارد و دانا ترین و خردمند ترین مردم هنوز نتوانسته اند کاملاً آنرا بفهمند یا نکسی دیگر حالی نمایند. قوّه مزبور بک قوّه است که حیات را یکطرف بطرف دیگر میدهد تا جنس خود را بوجود بیاورد. این است آن موضوعی که من و توای نور چشم عزیز محترماً همت، بمطالعه آن گمارده ایم لیکن محض آنکه جواب مرغوب درستی سؤال شما داده شده باشد لازم است که شرح آفرینش را قدری مفصل تر بدهیم، انشاء الله فردا عصر بذکر آن اقدام خواهیم کرد.

مکتوب دوم

عزیزم جمشد

خلاق عالم به نهالها و درختان و هر حیوان جاننداری قوّه داد که از جنس خود بعالم وجود بیاورد، و اگر

اینطور محدود و منحصر نکرده بود میوه‌های متفرقه بر درختهای غیر از جنس خود میروئید مثلاً گلابی بر درخت سبب میروئید و بلوط بر نهال کشمش. از جانب دیگر هم قدرت بآنها داده نشد که قوه خلقت را مانند خداوند اجرا بدارند و الا درخت ماهی و پرده مباحث و پرندگان درخت و حیوان مساختند و هر کدام هر چه میخواستند خلق میکردند، اما خبر هر کدام تخم خود و قوه توالد و تناسل جنس خود را دارا گشت، این است که تخم سبب اگر درست نکارد فقط درخت سبب میشود و تخم گلابی فقط درخت گلابی بعمل میآورد و همینطور هر چیزی فقط جنس خود را میروید و میزاید.

پس در این صورت خداوند قوه و قدرت خلقت بحیوانات و هر جنس جانبداری نداد بلکه یک قوه دیگر بآنها ارزانی فرمود که بسار شباهت بآن دارد و همین سبب چون بچه بهالها ازین تخمها بعمل میآیند و هر نهالی هم بموجب تخم خودش هست ما این قوه را قوه خلقت نمی‌نامیم بلکه آنرا قوه توالد و تناسل میخوانیم، کیفیت

حصول و سدّاش این قوّه در بباتات را در حط بعد تنو
مبگویم .

(مکتوب سوّم)

عریزم حمشد

در آخر خط مختصر خودم، تنو دیروز ار بات بهال
کوچکی که از تخم مرروع در زمین میروید صحبت
داشته و آنرا بجه بهال نامدم بهمان قسمی که پدر
ومادر پرده آشیانه درست میکنند و بجه مرع خود را از
تخم برن آورده و توجه کرده و چنان مشفقانه آنرا غذا میدهند
بهال هم بهمین قسم پدر و مادر دارد، در مورد پرندگان شاید
ملفت شده باشی که بجه پرده ار دو پرده تولید میشود
یکی از آنها پدر و دیگری مادر است، این مسئله را شاید حودت
بدانی اما گوناخیال نکرده باشی که هر بهال کوچک هم
باید یک پدر و یک مادر داشته باشد چنانکه پرندگان دارند
س در این صورت آبه و خلقنا کم ازواج یعنی شما را جفت
جهت یعنی نر و ماده آفریدیم در مسئله گاه هم جاری است
در بعضی نهالها طبایع نر و ماده یعنی پدر و مادر در یک ساقه

بهاال میباشد و فقط وقتی دیده میشود که مدّت حیات آن
 بهاال بخدّ رسد و کمال رسیده و باید تخم نکند با اینکه وقتی
 بر مرده و خشک میشود بهاالهای کوچک دیگر از نخمس
 روند و بدین طریق با وجودیکه بهاال مرده و ارمیان رفته
 است معهدا بواسطه همان تخمها حیات صنف آن بهاال باقی
 بماند و روی رمن امتداد یابد، طرفی که این طابع ر
 و ماده بهم می‌سودید و معهدا در تشکیل تخمی که باید بعد
 از آن بجه بهاال از آن بروید علیحده طاهر میشود گوآسانی
 مام در یک مزرعه عله دیده میشود، شرح اس محل از این
 قرار است. پس از آنکه ساقه بخدّ کمال روئد و حوشه‌ها
 شروع بزدن کردند و آن جنس ابرشمی که نقینا در آخر
 خوشه‌ها ملاحظه کرده بهن گردید همابوقت یک عدّه شکوفه
 بر سر ساقه پیدا میشود که بجه‌ها عموما آرا منگوله مینامند
 پس این خوشه‌ها با پوستشان که از برون آن ابرشم مزبور
 آویزان است مادر با علائم انائی هستند و آن منگوله‌ها با
 شکوفه‌هاشان که از گرد گل مستوراند پدر با علائم ذکور
 آن بهاال اند، هر وقت یک نسیم ملایم ساقه بهاال را بحرکت

بیاورد و گرد با خاکه گل از منگوله‌ها برارشم بریزد
 نخهای آن ارشم آن کرد را بمغز ساقه میرساند و بدین طریق
 مائه حیات که بدون آن ممکن نیست حته عله بشود به
 حته میرسد

در تمام مهالها بدر و مادرشان در گل ظاهر نمیکردند
 بلکه در شکوفه‌های درختان و گلهای فرمر مهالها دیده
 میشود، در بعضی مهالها این دو جنس زروماده بهمان
 فرار که در مسئله عله نوشم در خود ساقه عله با بهال وصل
 و متحد میشود اما در سایرین طبایع بدر و مادر در درختان
 با بهالهای دیگر هستند، هر وقت در همان خود گل
 بیداشدند گرد گل از جنس زروماده بمحل ماده میرسد
 و بدینطور از ساقه به سله میرود، سله در رگهای قشنگ
 مستور است و در همانجا تخمها پس از آنکه مائه حیات از
 طرف گرد گل بآنها داده شد میروند، در بعضی نهالهای
 دیگر طبایع زروماده در شکوفه با گلهای علیحده پیدا میشود
 که گاهی روی یک شاخه و گاهی ر شاخه‌های علیحده همان
 بهال هستند و در موارد دیگر روی درختان دیگر میروند

و این در حنان پدر و مادر باشکوه هایشان ممکن است
 نزدیک هم روند بلکه زباده را هم دور باشند، یک وقتی
 شاید بمسافت یک سنگ انداز را هم دور باشند و باره اوقات
 احتمال دارد مرارع و وسیع و طویل بی آنها حایل باشد ناحی
 چند فرسخ از بگدیگر مسافت داشته باشند، هر وقت
 مسافتی بین آنها هست گرد آید از جنس را باد با زبور
 یا سایر جانوران لشکوه ماده می رسانند اما زبورها در همجو
 عملی اندا و اصلا فصد چنین خدمتی ندارند بلکه فقط شایق
 و ساعی هستند که عسل را از خود جمع نکنند تا برای خوراک
 زمستانشان دحیره نشود.

ار آنچه گفتم تمهید از حکمت الهی که ابتداء در خلقت
 نباتات و درختان طاهر فرمود و مقرر داشت که هر کدام
 تخم جنس خود بدهد بر تو معلوم و مکشوف میشود و نیز
 ملتفت میشوی که چگونه خداوند بهر نبات و هر برگ درختی
 حیات تقسیم و توزیع مینماید تا جای نباتات و درختان
 و نهالهائیکه بزودی نرمرده میشوند و میمرند بگرید،
 هرگاه خداوند قدرت اجراء این قوه توالد و تناسل را که

به نباتات از رانی فرموده از آنها میگرفت منتهای چند سال میگذشت
 که تمام علفها میمردند و از روی زمین نابود میگشتند و ابتدا
 گل با میوه و حبوبات و هیچ قسم خوراک پیدا نمیشد و جنس
 بریده و چریده و حتی انسان بواسطه فحطی از روی زمین
 بدست و نابود میگشت .

پس ای عمر ، از فکر کردن در این مطالب بطریق
 ناک و میرهی که مقصود خداوند است ملامت مسوی که کم
 کم سؤالیکه آروز پس از آمدن حایه و دیدن حواهر
 عزیز خود در گهواره نمودی بطور کافی و واضح بجواب آن
 میرسی ، فردا انشاء الله بتو میگویم که چگونه خداوند مقرر
 فرمود که هر بچه ماهی و بچه بریده و بچه حیوان هم باید
 پدر و مادر داشته باشد

(مکتوب چهارم)

عزیزم جمشید .

در خطوط قبل چنانکه یاد داری سعی کردم که بتو
 حالی نمایم که وقتی خداوند آفتاب و ماه و ستارگان و سنگها

و کوهها و درباها و کلتۀ چیزهائیکه اهل علم آنها را جنس جاندار مینامند آفرید قوۀ سداس دیگران را از جنس خودشان بآنها داد بلکه قوۀ آفریدن و خراب کردن دیگران را بخود منحصر فرمود. بپرستو گفتم که چگونه در عالم نباتات و درخمان و تمام چیزهای جاندار که اهل علم آنها را جنس ذیخیات مینامند خداوند قوۀ سداس عبر از خود را بآنها داده و آنچه از آنها جدا میشود باید مثل گودگان حیات را از سر بگیرد و از کودکی بزرگ بشود، در پی بهالها و نباتات و حیوانات این عمل تکرار میآید و امداد جدا میکند این است که هر قسم بهالیکه آفریده شده بعد از آن میوه یا تخم میکند و این تخمها در بوی خود بجه بهالهای مثل خود میروند که آنها هم وقتی رسد کردند شکوفه و تخم میکنند و همینطور از اوّل این عمل تکرار یافته تا حالا که هر بهال و درخت طریق دوام حیات خود در بهال یا درختی که بعد از خود او باشد مهتا و صاف کرده و میکند.

این مطالب که بخاطر خودجای دادی آنوقت حاضر

خواهیم شد که در این رسه یک قدم بالا تر و بشیر برویم محض آسانی و سادگی، اقسام جانوران و جانداران را بدو صنف منقسم کرده‌اند، یک قسم از مخلوقات محسوس یعنی با حش هستند و بعضی از آنها صاحب عصب و بعضی یک با بشیر از حواس پنجگانه سامعه، بصره، سامه، دایقه و لامسه را دارا می‌باشند. صنف دیگر که از قسل بهاها و درختها هستند شرحشان قبل ازین گذشت و عصب ندارند و هیچکدام از حواس پنجگانه را ندارند و مخلوقات غیر ذیخس نامیده می‌شوند.

در وفی که با حوال پرندگان و ماهیان و تمام اقسام حیوانات مرسیم طبایع بدر و مادر بعوض اینکه متحد بشود در ایجاد برر تا تخم جناکه در مورد نباتات است آنها متحد یک بیه درست می‌کنند، بعضی از بیه‌ها مانند بیه پرندگان دارای یک قشر یعنی یک پوست می‌باشند اما همه بیه‌ها اینطور نیستند، در عالم نباتات طبیعت بدر عبارت از گرد گل است لکن در حیوانات که صاحب عصب هستند بجای آن پوست یک چیز آبی هست که یک طرف

بضه که مادر مفسارد رسانده میشود، شرح بدانش بضه در مادر بعد از این مدکور خواهد شد.

ابتدا خوب اسب در باب حلزون صحبت نداریم، حلزون نمیتواند بشنود و نه ببیند و شاید هم نتواند میخشد ولی چون حس لامسه دازد در میران ترقی حیوانات ذیحس از سیرین این صنف محسوب میشود، اگر جرئی دقی در این مورد بسود خواهیم دید که مانند اغلب نباتات طبعیت بدر و مادر هر دو در یک حلزون با هم هستند و مادامیکه بضه در بدن حلزون ماده تسکین میباشد طبعیت بدر و طبعیت مادر هر یک جبرء خود را مرساید تا آنکه یک بضه آستان را بعی بضه که دارای یک پیچ حلزون باشد عمل بساوارد، و فی این بسدها کاملاً تسکین و در موسم بهار که فصل معتن است تکمیل شدید از بدن حلزون ماده خارج میشود و در آب میگردید تا بصخره یا یک صدف بزرگی یا یک چیز سختی برسند و همنکه رسیدند فوراً آن میچسبند و آن صدف که هم خائنه و هم لباس حلزون است شروع برستن میکند و دور بدن کوچک او بزرگ میشود.

در مورد ماهی حال بد بنمناوایست و بقرار دیگر است، وقتی خداوند ماهیها را آفرید پدر و مادرشان علل حده بودند این است که بچه های ماهی هم مثل کودکان ما والدین دارند یکی از آنها مادر و دیگری پدر است، گمان میکنم در فصل بهار که مادرش فرماست داده یک ماهی بزرگی بمنزل سوارید و قدم حر طباح آرا تا که میکند شاید ملتفت شده باشی که بدنش برار هزاران حصه تا تخم است، این تخمها را غالبا با ماهی میرود، در اغلب مدت سال این ماهیها در هر جای دریا که بسیار عمیق است میمانند و در بهار که بدنشان بدینقسم برار تخمهایی است که در مدت سال تشکیل یافته تمامشان از منزل معمولی خود حرکت میکنند و در خلیجهای رودخانه با بعضی اوقات صدها فرسنگ بسمت بالای رود بادر با میرود تا محلّ مناسبی برای تخم گذاردن ماهیان ماده پیدا کنند و در همین مسافرتشان بسمت بالای رودخانه اغلب در دامپای بزرگ ماهی گیران گرمیآند، ماهیان نر هم در این مسافرت با ماهیان ماده همراه هستند و وقتی که محلّ مناسبی که میخواهند پیدا کردند ماهیان ماده، هزاران

بصه را از شکم خود بیرون کرده و آن بصه ها که اطرافشان یک جنس چسبناک مایعی مانند سفیده تخم مرغ خام است روی آب روان می‌شویند، پس از آنکه ماهی ماده بدین‌طور تخم خود را گذارده ماهی بر ملائمت روی تخم‌ها شنا می‌کند و یک سیّ چسبناکی که بر شباهت سفیده تخم مرغ دارد از بدن خود بآنها می‌رساند، بدین‌طریق همان‌طور که حیوانات گردگل که بر جنس اریشمی آخر خوشه می‌برد و رشته‌های اریشمی آنها را بر روی پوست حیوانات مختلفه سافه می‌رسانند و حیوانات ماهی می‌گیرند بصه‌های ماهی هم بوسیله‌ای که مذکور شد ماهی پیدا می‌نمایند

پس از آنکه بصه‌های ماهیها بدن نهج در محلّ موافقی که بر آب مناسب باشد امانت گذارده شد پدر و مادرشان حرکت می‌کنند و بجه‌های آنها فاصله چند روزی بواسطه حرکت آب و حرارت آفتاب از تخم بیرون می‌آیند و ابد پدر و مادر شان آنها را نمی‌بینند و نمی‌شناسند و از این جهت بچه ماهیها از همان روز اوّل بتمی هستند، پس حالا ملتفت شدی که پیدایش بچه ماهیها از کجا

میشود، فردا عصر شرح یجه پردگان و بجه حیوانات را
شما خواهیم گفت

(مکتوب پنجم)

عزیزم حمزه،

وعدده داده بودم که امروز عصر از بابت بجه رندها
و بجه حیوانات بتو بنویسم البته در فصل بهار
بامادرت بباغ رفته و دیده که تخمهای گلهها و سزی
آلات را مکارید و پس از آنکه تخمها را کاشتند با
احیاط رند آنها را مبنوشانند با رطوبت زمین و حرارت
آفتاب حمایتکه در آنها خواسته و محمود است مدار نماید
و آن بجه مهالهائی که در آنها ملغوف و حاضراند بروند
و برگ بشوید، اگر هر وقت تخمهای کوچکی در آسانه که
پردگان در درخت نزدیک شما درست کرده اند دیده بمدام
مخاطرت رسیده که آنها همان تخمهای هستند که پردگان
نواز آنها بیرون مآبند با خر، اما اگر تمدانی صریحا بتو
میگویم که پردگان نواز همین تخمها بیرون مآبند لکن

بعوض اینکه تخم‌هایشان مانند بردهای نهالها در خاک
گداخته نشود والدین برده آشیانه را در محلی که بتوانند
روی تخم نخواند درست میکنند و حرارت بدهای خود را
با آنها مبرسانند و بدینوسله جانی که در تخمها موجود است
بیدار با مسعّد میکنند تا فرموده الهی بدن بردگان
کوچک تسکین یابد ، بدین مهج بس از دوسه هفتد که
برندگان با داریه کافی زرگ سدید تخم سکسته میشود
و بردگان کوچک ماوس تواند میشود با اصطلاح
خودمان از تخم بیرون میآیند .

اگر گاهی ملتفت بدر و مادر بچه برده در اثناء هفته
هائیکه سعه خود را توجه میکند سده ناسی الله ملاحظه
کرده که اغلب اوقات مادر بر تخمها نشسته و آنها را گرم
میکند و همیشه بدر ردیک آن اس و اغلب بر شاخه
زدیک آشیانه مینشند و میخواوند و بدینطریق مونس مادر
میشود و او را خوشدل نگاه میدارد و بعد از آن میبرد و نک
کرم با هر چه بعقدده اش خوب بیاید در منقار میگیرد و
باشابه میبرد و با کمال تعشق و تلطف آرا بمادر میخوراند

گاهگاهی که پردهٔ ماده حسته میشود هردو باهم میپزد و پس از چند دقیقه پردهٔ ربجای ماده برمگردد و تخمها را گرم کرده و از صرر و آسب نگهداری مماند و صمنا پردهٔ ماده باندازهٔ که لازم باشد و نخواهد اسراحت و نقرّج میکند .

مزل همجودو پردهٔ رد خودشان اسار شربن و تعسّق رباد نان دارند و هر کس نان نظر کند ناچار درس مهربانی و مهرورری و درسی ارآن خواهد آموخت ، وقتی پردهای کوچک بزرگ میشود بدر و مادرشان هردو باهم بحسّجوی غذا برمآیند و پس از آنکه ابن کودکان بزرگ شدید و پردر آوردند بدر و مادر شان دائم در فکر آنها هستند که مبادا قبل از وقت این بیچه بردگان پرشور و شوق درصدد بریدن بر آند و بر زمین بفتند و طعمهٔ گربه‌ها بشوند نا آنکه از واقعه و حادثهٔ بمبرد مولوی علیه الرّحمه دو شعر در این باب فرموده که ذکرشان در اینجا بسار مناسب است میفرماید :



مرغ ز بار سینه چون تران سود
لقمه هر گریه دران سود

چون بر آرد رسود تران بخود

نی تکلف نی صبر نک و بد .

اگر این برندگان کوحک صبر داشته باشند بموقع خود
از درخت بدرخ خواهند برید و پس از آنکه تالسنانرا
در حوالی منزل کودکی خود صرف کردند ار آجا حرکت
مکنند و رمسانرا در یک هوای گرمی میگردانند و در
صورتیکه هیچ آدم سخت دل برحمی آنها را تبر نرزد در بهار
بعد با کمال رشد و قوت مراجعت ممانند و در عالم توالد
و تناسل معیت جفتها سان جای خود را میگیرند و همان
طوریکه خداوند برای بقاء آنها مقرر فرموده است آسانه
در حوالی در ختان برای خود مسازند و یک خانواده برای
خود تشکیل میدهند .

حیوانات در کمه خلفت درجه ثانو را دارند اما مانند
برندگان تخم نمگذارند و سبب هم دارد، در مورد ماهی ساد
داری که بسیاری از آنها هزاران تخم را در یک فصل

مگذارید و یک قسم ماهی ار فرار که معلوم شده باندازه تازده تانست هر ار تخم گذارده؛ اغلب این تخمها بواسطه عدم موافقت اوصاع شاد گاهی بچه در آنها باشد و آنها که بچه دارند عده هنگفتی ار آنها را ماهیهای بزرگ میخورند، تخمهای بزرگان بمر معرض افسام خطرات و صدمات هستند که آنکه مرغ آبی و فاس و حوجه مرغ که تخمهای سان یکی ار اقسام عدا هائی است که برای خوراک انسان و حفظ و تقویت حیات اوساخته شده بمر مورد خطر و صدمه میباشند، محص جلوگیری ار این صدمه و برای آنکه مقاصد مهمه دیگر حاصل سده باشد و فقی باقسام اعلاى جانداران ببریم می بنیم بعوض آنکه حیوانات در آسائه روی زمین باروی درخت تخم بگذارند تخم آنها پس ار آنکه بوجهی انسب فراهم آمد در یک آسائه که دست خلقت در بدن خود مادر مهتا کرده است نگاه میدارد و در آنجا بعی در همان جائی که خداوند از روی کمال استادی و مهارت برای این مقصد مهتا و مرتب فرموده است تفسیراتی مثل آن تغییرات که در اثناء خوابیدن مادر روی تخم واقع میشود

اکنون در رشد و ارتقاء این محم تارماسکه در شکم مادر است
 بوفوع میرسد پس از یک مدتی از چند ماه تا یکسال تمام
 همان فرارنکه جوحنه کوچک بعد از ترقی کامل پنجم را
 میسکند و بیرون میآید همانطور هم آن دره حیات که در شکم
 حیوان ماده نگاهداشته شده اس هر وقت ترقی کرد و رشد
 رسد که تواند بخودی خود علیحده زندگی نماید از شکم
 مادر خارج میشود و باصطلاح مامیراند، تازماسکه زائیده
 نشده در شکم مادر خود نیست و تقویت مینماید اما پس از
 آنکه زائید هنوز هم خداوند مائه حیات را از بدن مادر
 باو میرساند لکن دیگر از داخل بدن نیست بلکه از خارج
 بدن است و شکل شریبه بیچه خوراسده میشود بدن هیچ
 این حیوان جوان را تا چند هفته خوراک میدهند تا بعد که
 دیدان باوداده شود و بعد از آن نفول خودمان شیرس را
 میگیرند، پس از سر گرفتن داخل در مرحله بالاتری
 میشود که بر حسب درجه اش در عالم وجود چندین ماه
 یا حتی سال لازم دارد که تکمال بلوغ رسد هر چه درجه اش
 صنفا در عالم وجود باین تر باشد مدت صباوت و کودکیش

مختصر بر اسب و هر چه درجه اس بالاتر باشد مدّت بیشتر
میشود و برای رشد و ورود نکمال رشد بدنی دشوار و وقت
لازم دارد

انسان در کفّه وجود بالاتر و برتر از سائر حیوانات
است و بدین واسطه مدّت طفولت و رشد او در میان جمیع
مخلوقات خدا طولانی تر از سائر حیوانات میباشد اما باید
نخاطر آورد که خداوند انسا را بر تمام حیوانات دیگر که
خلق کرده است حاکم و آمر فرمود و بدین سبب لازم است
که مدّت رشد او چندین سال باشد تا علم و دانش بیاموزد
و تجربه حاصل کند تا وقتی بکمال بلوغ میرسد کاملترین
قوانین و ارزانی گردد و قابلیت آن مکان و منزلتی که خداوند
بر تمام حیوانات باو مرحمت فرموده بهم برساند و لائق باشد
که در کفّه وجود افضل و افضل ما خلق الله گردد.

عربزم توهم مانند اغلب دیگران شاید احیاناً آرزو کرده
باشی که هر چه زودتر مرد بشوی اما خداوند یقیناً بهتر از
همه میداند و از حالا تاسنّ بیست و پنج سالگی که نکمال
رشد بدنی نائل میشوی برای حاصر شدن تو در تحمّل بار

گران عمر و اداء مسئولت‌های مهمّه انسانی طولانی و دراز نیست و لوائیکه در خانه خودتان موقع و اسباب برای تو مساعد و فراهم باشد اما مانند تمام بسرائان لارم است که هم صابرو هم ساعی باشی که این مدّت باقیمت ضایع نشود بلکه از روی عقل و درستی برفیقات عالیه و تحصیلات مفیده نایل گردی

(مکتوب نهم)

عزیزم حمید.

در مکاتیب سابقه خودم از بیانات گرفته و مکتوب بمکتوب شرح ماهها و پرندگان و حیوانات داده ام و در این مکتوب باید ملاحظه نمائیم که خداوند چگونه مقرر فرموده که حیات انسان در دنیا باقی و برقرار باشد چنانچه خداوند هر کس را علیحده خلق فرموده بود یعنی یک مرد یا یک زن کامل الحلقه بدون پدر و مادر آفریده بود و زمان طفولت هم نداشت تمام حالات حیات ما از این وضع و حالک حالته فرق و تفاوت میکرد و ابداً خانه و منزلی در کار نبود زیرا که آن روابط حیات که

و جود خانه و منزل مربوط و سسه‌آن است موجود مبدود
 آنوقت بین شوهر و زن و پدر و مادر و پدر و فرزند و رادر
 و خواهر و عم و خاله و خالو و جد و جدّه روابط موجود بود
 و هر کس مستقلّ نفس خود بوده خوشی و قومی سایرین
 نداشت و محبّت و شفقت که باعث شربى حیات و مایه
 تیزه آن است معدوم مبدود و بعوض آنکه مانند حلقات رنجبر
 در سلسله حیات باهم منتظم و منسلک باشیم توومن و هر
 کس تنها میابد و کسی بود که در خوشی ما شریک و در
 کارها ما را مددکار و در احتیاج ما را همراه باشد و مانند
 پدر و مادر ما را متکفل و در ناخوشی بجای دوستان ما را
 مواعظ و در مصائبی که بر ما وارد میشود ممتاسلست و تغربت
 منممود، آنوقت کودکان شربن کوچولو و حتی طفولت با آن
 بازیها و خوشیها و ایام مکتب بود و مغز و قوه فکر ما
 متدرّجاً باز نمشد و تدارکات حیات و امور زندگانی
 وجود نداشت.

تمام تدایر خلقت از بابت کسانی که باید روی زمین
 زندگانی منموندند و آنهاست که بعد از آنها میآمدند برخدا

مکشوف بود و فوای او در خلقت و آفرینش محدود و منحصر نبود چرا که علم و قوه تماماً از آن اوست. لیکن حدامدانست که اگر دائماً آدم بسارد تدریج درستی نیست و موافق عقل نمیشد، خالق متعال میخواست انسانرا بخود نزدیک فرماید پس این قوه را که قوه انتقال حیات است باو مرحمت فرمود و انسان بواسطه این قوه از والدین جان باو میرسد و در سنوات بعد باطمال خود میرساند، محض اینکه این کار درست انجام یابد در وقت آفرینش آدم و حوا آنها را برو ماده آفرید و این قوه عرب و عجب و ودیعه مقدس را بآنها مبدول فرمود پس جهت ای نور چشم عزیز ملیفت مدشوی که مسئله دکوریت و انانیت که پسران و مردان بد نفس خیالات بدویست نسب بآن میمانند ناسبت مورد احترام باشد و بدرستی و توقیر از آن صحت بدارند، خداوند مردوزن را متفاوت خلق فرمود و زن اندام دلپذیر و حسّیستگی بغیر از خود مرحمت فرمود و مرد شایه‌های بهن تر و قوه زیاد تر عنایت فرمود تا مرد زن را حراست و دفاع و حمایت بنماید نه فقط از مخاطره بدنی بلکه از هریدی

خیال و صحبت و کردار او را حامی و دافع باشد، هیچ پسر با مردی نمکن بدست از مسائل راجعه بدکورت و انانیت بیدی خیال نکند و خدا را توهین و خود را اذیت نماید و صدمه نفس خود رساند.

همان طور بکند شوق پرندگان بدر و مادر را در توجه و تندرستی بچه هاشان در آشنایه دیده همانطور هم محبت و ملاطفت والدین را بطرق مختلف ملاحظه خواهی کرد و اگر بهمان قسمی که نظر من آمده پسر باهوسی ناسی از خود سؤال کرده که چرا بدر و مادرت تورا دوست میدارند و باکمال مهربانی کارهای رای تو میکنند که کسی دیگر در روی زمین باینقسم و با این مهربانی و محبت رای تو نخواهد نمود جواب این سؤال تو اگر پرسیده باشی این است که پدر و مادر تورا مظهر قوه و قدرت الهی میدانند و توجزه آنها هستی.

شاید خیال کنی که توجزه مادر تنها هستی بسبب اینکه بچند معنی خداوند اول تورا باو مرحمت فرمود و آن ذره که ماه و جود تو است از روی کمال حکمت در شکم او

عرصه وجود آورد، خبر بابایت هم بورا بسار دوست ممدارد
چون جرء بدن او هم مداسی

قبل از اس تنو گفتم که از زمان حلف بانظر ف اتداء
حیات از تخم ممدشود اس مطلب در مورد انسان بیر صادق
و راست مآید اما تخم نادره که در بدن زن است بسار
کوچک و ربره ممداسد بسمی که ممکن نیست دبدده شود
مگر بواسطه یک شدشه ذره بین، اس مائه حیات ار صلب
پدر بطن مادر میرسد و بدون آن حیات بجه در مادر
ممکن نیست .

محص اینکه بهر وبشتر سرائنداء حیات آگاه بشوی
انک مختصری ار کما یک کی ار حائهای طسب و شریف و
یک ذات ومؤمنه که مداکراتی ترتب داده بین یک پسر
باهوس و مادر س که سعی دارد راسنی و راستگوئی واصل
و حقیقت مطلب باوساموزد و نگدارد پسر س ار چریدهها
و دروهای کوچه گردان و بسرائان نادان در مدرسه گمراه
بشود برای تونقل مبئامیم :

— ای مادر ! وقتی من بیداشدم چقدر بودم ؟

-- عزیز من! وقتی تو بوجود آمدی فقط یک درّه لسمار
کوچک خردی بودی که باندازه نوک سوزن هم نمیرسیدی
و ممکن نبود دیده بشوی مگر بوسیله درّه بین
-- پس مادر اگر من باشم کوچکی بودم گمان میکنم نداشت
گم و مغمود میشدم

-- اگر خالق تو ار تو توجه نمرموده بود الله مقود هم ماسدی
اما او میداند که کودکان کوچک چهقدر باقدر و قیمت اند
و بدین سبب یک لایه کوچک یا یک اطاق مختصری در
دست مادر باین قلب ساخته است که در آنجا کودکان ار
تمام صدمات محفوظ هستند تا وقتی که باندازه زرک بشوند
که خودشان بتوانند علجده از مادر ریدگی نمایند.

-- پس من هم در همین آشیانه کوچک در تو ماندم،

-- بلی عزیز من تو هم همانجا ماندی.

-- پس چطور غذا میخوردم چطور نفس میکشدم،

-- تو میدانستی که من در آنجا بودم.

-- بلی بعضی اوقات دست و پای کوچک تو بر دیوار اطاق

میخورد و من ملتفت نمیشدم و میگفتم نور چشم عزیز و نازه

ن من بامن حرف میزند و میگوید ای مادر من اینجا هستم
 من هم آنوقت میگویم صبح شما نخرای نور چشم مکرّم من
 میدانم توان بجائی و ارضیم قلب تورا دوست میدارم آنوقت
 صورت و سیما و چشم و اندام تورا بدس نظر خود میآوردم.
 و منظره تورا در برابر خود تصوّر میکردم.

— مادر! تاجفدر من آنجا ماندم،

— سه ربع سال آنجا بودی و هررور پرورش و ربّیت
 بافی و چوں من میخواستم توحوس و خرّم باسی من هم
 ساعی بودم که همدشه خوس و خرّم باشم و احباط میکردم
 که عداهای خوب نخورم و همّ من این بود که ملایم
 و مهربان و صابر و با مدار در امور باسم بعاره آحری هر
 نوع میخواستم توانشی من هم همانطور بودم چون میدانستم
 که هرچه من میکردم در اخلاق و اطوار تودخیل و با آن بود
 — اما ای مادر چطور آنجه تومخوردی عداای من میشد
 — غداای من خون میشد و خون تو میرسد و تورا
 تقوت مینمود و همنکه وقت آن رسد که بدنا ببائی و
 علیحده از من زندگی کنی درب اطاق کوچک توبادرد

و سختی زیاد نسبت بمن باز شد و تو بدینا آمدی و باصطلاح خودمان زائنده شدی، وقتی گریه کردی اولین نفس داخل در ریه توشد و آنوقت من فهمیدم که بوزنده هستی و خندیدم و گفتم پسر است نادره، پس از آنکه تورا شستند و لباس پوشانیدند تورا بپس من آوردند و آنوقت اولین مرتبه صورت آن کودک صکه در این مدّ دوس داشته بودم دیدم و بدیدارس دیده من روشن گشت، پس حالا ملتفت میشوی که چرا انقدر نزد من عزیز و ارجمند هستی.

در آنوقت سردس در آغوس مادر در آورده و در حالیکه اشک محنت از چشم او میدوید فریاد برآورده گفت: -- آه ای مادر حالا فهمیدم بچه سبب نورا بهر و بدشتر از تمام دنیا دوست میدارم

بقی دارم ای نور چشم عزیز که ممکن نیست کسی اسرار اصل و مبدا حیات را مطالعه نکند و توقیر و احرام در او نسبت بآن پیدا نشود، در تمام این مسئله از اوّل تا آخر خداوند بچنان طریق عجب و غریبی کار کرده و چنان سری در آن هست که عاقلترین مردان روزگار قوّه فهم و درک یا توضیح آرا ندارد.

در این چند مکتوب سعی کرده ام حق الامکان جوانی
راست و تمام و مرعوب و دلخواه بسؤالیکه دو همه قبل
از مادر خود کرده بودی و بموجب خواهش پدرت من تعهد
جواب آن کرده بودم شما داده شده باشد، بک، مسئله هست
که نسبت زبادی با آنچه موضوع مکاتبه ما بود دارد و قبل از
آنکه شما خدا حافظی نکنم توجه تورا آن جلب خواهم کرد.

(مکتوب هفتم)

عزیزم جمشید

امروز مکتوبی از بانای تو من رسیده که مائۀ کمال
خوشوقتی من شده است انسان هم مکاتبی که شما نوشته ام
ملاحظه فرموده و بسیار پسندیده و مرانب فدردانی خود را
از روی کمال محبت و مرحمت بمن اظهار داشته و خواهش
فرموده اند که خطوط خود را در مطالبی که همین
مسائل مربوط باشد مداومت بدهم و امیدوارم این مکاتیب
من هم اسباب مزید اطلاع و دُرستی فکر تو گردد و هم فایده
حقیقی برای تو داشته باشد، من خواهش ابشارا اجابت

کرده و از فردا عصر شروع بمذاکره در این رمینه کرده
تو حالی میکنم که بچه طریق پسران نایان خود صدمه
میرسانند و نیز و سایل نگاهداری و طهارت و باکی و قوّه
بدن آنها را تو حالی خواهم کرد

ار آنچه دیروز عصر در خط خود تو گفتم گمان
مکنم کاملاً نتوانی ملتفت بشوی که رای چه اطفال
اینقدر شباهت پیدر ان خود دارند و وضع رفتار و
خالاتشان مثل آنها است و در موارد بسیار چنان مانند آنها
هسنند که اغلب شنیده شده مگویند « فلان طفل روی
پدرس یا مادرش رفته » .

خداوند به فقط مقرر فرمود که هر نهالی از تخم خود
بار دهد بلکه معین فرموده است که صفات جزئیّه خود را هم
بنهالهای جانشین خود منتقل نماید ، هر وقت غلّه دانه ریزه
بکاری تخم آن را اقسام غلّه دانه درشت و بلند نمیشود
و هرگاه تخم مرغ بخوابانی مرغابی باوقلمون بیرون نیاید
بلکه آن غلّه و آن جوجه های کوچولو مثل پدر و مادر
خودشان میشوند و بس ، در مورد اطفال هم همینطور است ،

قوای جسمه آنها در ابتداء از چندین حبت بهره است که از پدر و مادرشان بآنها میرسد و طبایع پدر و مادر در آن بهره مندرج و متحد شده و بدین جهت طفل مظهر صفات و قوای هر دوی آنها میباشد، بعضی اوقات طفل در نظر و سیما شباهت پدر و برخی اوقات در سیره و اخلاق شباهت بمادر دارد، بکوفتی چشمهای طفل شایه رنگ چشم پدر و گاهی شبه برنگ چشم مادرش هست و احیاناً رنگ چشم طفل نمونه قوای متحده والدین بلکه جدّین او میباشد، همین مطلب در مورد رنگ و مقدار و صفت موی طفل و سایر صفات بدنی که مدخلت زناد در تشکّل سیمای شخصی دارد نیز صادق و درست است.

آنچه در باب شباهت گفتیم در مسئله صحت بدن که والدین باطفال خود می‌رسانند نیز صحیح و درست است، وقتی پدر و مادر خودشان صحت بدن ندارند بچه‌هاشان ممکن نیست صحت بدن داشته باشند با اینکه خودشان بتوانند صحت بدن باطفال برسانند، در صورتیکه والدین بدنهای نحیف و ضعیف و علیل ناناخوشی دار داشته باشند

فرزندان نیز در این مورد مانند آنها خواهند بود، پس ملتفت میشوی که چقدر لارم و مهم است که پدران و مادران صحت بدن داشته باشند اگر میخواهند اطفالشان صحتمند و خوشرو و سعادتمند گردید، اما در صورتیکه مردم بخواهند صحت داشته باشند که به بچه هاشان بدهند باست در اوقات جوانی صحت بدن خود را حفظ نمایند، آنچه در جوانی بشود حال انسان را در زرگی و زمان مردی معلوم مینماید، افعال و کردار هر پسر در زمان بچه گی حال او را در زمان مردی معین میکند، پس اگر توجه صحت بدن خود نکنی باکاری نمائی که نسبت آن مصرّ باشد در سالهای بعد که خودت بدو مرد میشوی بعنا نتایج غفلت و بی عقلی و عدم توجه تو بآنها خواهد رسید.

صفات دماغی و عقلی نیز بهمین وتیره است و در این مورد هم فرزند نار ارث از والدین میبرد.

ناره بچه ها در اخلاق شبهه پدرشانند و در بعضیهای دیگر شباهت بدو مادر هر دو پیدا میشود و در موارد دیگر باز ممکن است نتیجه قوای متّحده که از یک یا دونسل

ارث رسیده باشد طفلی برسد، پس در صورتیکه این مطالب راست است (چنانکه بدون چون و چرا راست هم میباشد) ملتفت خواهی شد که چندین قوا که سالهای دراز قبل از تولد تو موجود بود در یک جامع شده و همه با هم برای خلقت تو کار کرده اند، بهمین فرار هم آنچه تو در طهولت هستی و هرچه قوای جسمانی و دماغی و اخلاقی تو باشد بیجه های تو هم اغلب همان قسم خواهند شد، اگر تو شریف و مهربان و راستگو باسی الله شرافت و مهربانی و راستگوئی تو در آنها اثر گلی خواهد کرد و اگر خودت نافرمان بردار و نامهربان و دغل باز هستی بسار مشکل است که آنها بهمین کارها عادت نکنند، اما اگر تا کمال شرافت و خوشروئی مطیع و الدبنت باسی و آنها را محرم و دوست بداری و اوامر و نواهی الهی را بجایآوری سبب میشود که فرزندان اطاعت تو کنند و تو را دوست بدارند و خواه پسر یا دختر باشند از مؤمنین و رستگاران گردند.

حیات انسان مربوط بخودش تنهابست بلکه هم مربوط بطبقات ماضیه و هم بطبقات آتیۀ خود میباشد. قوای

جسمانی و دماغی صحیحی که بتو مرحمت شده باست اسباب
 تشکر زیاد رای نباشد و نه ناعت لاف و تفاخر و کسانکه
 بین ماصحت بدن و قوّه دارند نباید از آنهائیکه ارثا صعیف -
 البنیه هستند بممل باشند و آنها را دست شمرند ، هر چند
 ما بدن صحیح داشته باشیم ممکن است بواسطه اعمال و افعال
 خود بدنامزا خراب و صانع نمائیم و بیر ممکن است بواسطه
 توجه و احتیاط کامل کسانکه اندان صعیف دارند و قوای
 فکری آنها چندان قوی دست قوّه بسیار بیدا کنند لقمی
 که حق از آنهائیکه طبعاً یا ارثا برومند بوده اند و توجه
 دُرست از قوای موروثی و موهبت الهی نمکنند افضلست
 و برتری پیدا بکنند ، توجه عمده ما بایست این باشد که
 آنچه داریم ترقی بدهیم و ملتفت باشیم که آنهائیکه بعد از ما
 میآیند از بدکاری با حماقت ما گرفتار محنت و زحمت نشوند .

(مکتوب هشتم)

عزیزم جمشید .

بنابخواهش بدرت بابد در نوشتن این خطوط تا مدتی
 مداومت بکنم ، پس امروز میخواهم از شباهق که بنف

حیوانات است و شاید بنظر خودت برسد و باشد سخن برانم .
 الله ملتفت هستی که وقتی سخن از حیوانات می رود
 انسان بر شامل است و لولاینکه در کفّه وجود اشرف
 مخلوقات میباشد و خداوند او را برتری بر تمام حیوانات
 داده قوای عقلی و فکری باو ارزانی داشته که میتواند فکر
 نکند و تمیز داشته باشد و قوه ممتّره باو داده تا خوب را از
 بد تمیز بدهد و نیز وحدانی باو مرحمت فرموده که هر وقت
 کار خوبی میکند او را تحسین و هرگاه کار بدی نماید او را
 توبیخ مفرماید ، انسان ممکن است قوای فکریّه خود را
 برای اعمال بد از قبیل فساد یا ضرر رسانیدن نوع خود
 یا حتی شرک بخدا نکار ببرد و نیز ممکن است همانطوریکه
 از نکار گداردن قوای عقلی خود آنها را سست میکنند قوه
 ممتّره خود را هم بمرمده و سست نماید و نتیجه این میشود
 که بجهّها بمدرسه میروند و از تربیت و بار آوردن قوای
 فکری خود عملت میکنند و از خواندن کتبهای خوب یا از
 تربیت و وررس دادن قوای اخلاقی خود بهمانطوریکه
 مقصود الهی است انا و امتناع دارند ، بسیاری مردم چون

دائماً از نصیحت وجدان خود سرسپرده و اعتنائی بحرفهای
سمیر خود نکرده نصحت وجدان و عرائض صبر در گوس
آنها محل اعتنا واقع نمیشود و بالمال هروقت وجدان ناها
توسخ میکند عالماً توسخ و سررنش آنراحتس میکنند

اگر بخواهی خوب این مطلب را ملتفت شوی تا مال
دیل را رای تو ساورم ، فرصا میل داری هر روره در
نک ساعت از خواب بیدار شوی و یک ساعت رنگ دار
بهلوی رختخواب خود قرار مدهی که ساعت دوازده رنگ
بزید ، روز اوّل که رنگ زدار خواب بیدار شوی و اگر
فورا بلند شدی و لباس پوشیدی پس از آن هر صبح که
رنگ رد بلند مبسوی واجات دعوت اورا مکی اما اگر
از طرف دیگر وقتی ساعت زنگ برید پیش حودن حال
نکنی که یک خرده دیگر دراز نکشی و خواب تورا بریاید
و بخوابی تا وقتی که پدرت یا مادرت تورا بیدار کنند روز
دیگر که رنگ ساعت بلند شد شاید بیدار شوی لکن
اگر بهلوی بهلوشده و باز خواب رفتی پس دوسه روز دیگر
هر وقت ساعت رنگ زدار ابدأ از صدای آن بلند نمیشوی

صبر و وجدان هم همین طور است. اگر ما سررنشهای او را قبول و اطاعت نمائیم فبها المراد ولی اگر وقتی تحسن یا توسخ میکنند گوس نمگیریم پس از نکوفتی گوس ما از سررنشهای آن درمیشود و آنها را محلّ اعتنا قرار نمیدهیم به اینست که از طرف وجدان دیگر نصیحت نمیشود بلکه چون ما از اطاعت او امر آن سر برمیجده ام پس از مدتی از توسخ و سررنس آن بی اعتنا میشوم و علامه معصت و گناه میکنیم مثل آنکه اندا وجدان ندارم

پس از این تحقیقات معلمت میشود که انسان حیوان هست اما بواسطه سعور و حس تمیز و وجدان که از طرف حضرت پروردگار باو ارزانی شده است از سایر حیوانات امتبار و برتری پیدا کرده است.

لکن میل هم داریم که تو را سارۀ شباهتها و تفاوتها که در بدن انسان و سایر حیوانات آشکار و معلوم است ماتفت سازم، اگر تو دودست و دوراوی خود را بر زمین قرار بدهی ملاحظه خواهی کرد که شباهت زیادی بین هیکل خودت و هیکل اسب با گاو با سگ و تمام چهار

بایان میباشد، وقتی که نان وضع مدکور ناشی منسی که باردوسنت نادره زبادی مطابق است ناساق باوبای جلوی آنها، در بعضی حیوانات مثل سگ و گربه انگشتهائیکه رباهای شان هست مطابقت با انگشتهای دست و پای تو دارند اما در بعضی دیگر مثل اسب و الاغ انگشتهای دست و ناشان همه در کف و ناشان جمع شده و بجای ناخنهای آخردست و پای بو هستند ناخنهای آنها بزرگ شده و در یک ناخن کلفتی جمع شده که سم اسب باسم الاغ است

چنانچه روی پای خود ناستی و دستها نیز عقب خود بنداری و قسمی نگیری که خوب عقبست سمند می بینی که شکل بدت در آنوضع شبیه به هیکل پرده است پای تو بجای پای آنها و دستهای بجای بالهایشان است، مطالعه این شباهت را علماء تشریح نسبتی میخوانند حالا ملتفت شدی که در شکل و خلقت ابدان ما و اجسام سائر حیوانات شباهتی میباشد

لکن در یک مسئله انسان با سایر حیوانات فرق میکند، خداوند دست کامل فقط با انسان مرحمت فرموده، حتی با

وجود قوای فکری ما هم اگر خداوند دست نماداده بود ممکن بود اسان از حیوانات نست تر ترقی نکنند اما با دست خود حوراک درست میکنند و دوی خود را هم مخلوط مینماید لباس برای خود مسازد و خانه بنا میکنند که در آن بماند کتابها مینوسد و چاپ میکنند، انواع و اقسام کارهاها احداث مینماید، راه آهن مسازد، چهارات زرگ درست میکند که حتی از برندگان هم در پرواز سبقت دارند و سک بسب که پروردگار عالم نیز از تمام اس کارها خوشنوداسب، اما انسان بواسطه بدی خصال و بدی قلب خودس دست خود را برای ادیت کردن و ضرر رساندن انواع خود هم بکار مسرد، توبهای زرگ و چهارات مسلح و سایر آلات قتاله درست میکنند که در جنگ نوع خود را تلف بکنند و سران نفس او را محترک مشود و شیطان و باره آدمهای بد ذات او را تشویق و مدد میکنند که بسار چیرهائیکه در بشگاه حضرت پروردگار درست و شالسته نست با دست خود مرتکب اشود، اما از عجایب اینکه انسان فقط حیوانی است که در تپاه کردن و تنزل دادن بدن خود اصرار میکند

و گونا اگر دسی که خداوند با انسان مرحمت فرموده
و مقصودش این بوده که وسلهٔ اعاب و اسباب رسنگاری
و کامیابی او باشد باو نداده بود باین آسانی محترَب بدن خود
نمشد، محض اینکه دست برای تلوَب نفس انسان یا برای
اصرار خود بکار زده نشود خداوند شعور و عقل با انسان
عنایت فرموده و حسّ ممتره و وجدان باو اررانی داشته
تا بوسلهٔ دستهایش مدد و رستگاری یابد به اینکه وسلهٔ
شرّ و تلوَب نفس و ضرر باشد و چیریکه مقصود ار آن خونی
بوده باعث خیرانی گردد.

(مکتوب ۳۴)

عزیزم حمید.

هنگامیکه خداوند دست با انسان مرحمت فرمود
شعور و حسّ تمیز و وجدان باو داد تا دستهای خود را درست
بکار ببرد، مقصود حضرت پروردگار این بود که انسان
بمدد دستهای خود نفس خویش را ترقی کامل بامتناهی
بر حیوانات بدهد ولی بعضی از مردان و بدبختانه باره

پسیران نیز دستهای خود را چنان بد بکار میرند که خود را از حیوانات هم دست تر میسارند، بعوض اینکه دستهای خود را مانند آدمهای با شعور و با اخلاق بکار ببرند دست بخرابی اندان خود میزنند و با آلت تناسل خود بقسمی بازی میکنند که هوسی در آنها پیدا میشود که شاید یک حوسی موقتی ار آن احساس نمایند اما منجرٌ بخدمات و خیمه نفوای اخلاقی و عقلی و بدنی آنان خواهد گردید.

خداوند آلت تناسل بما داد که این کار را که موسوم به استمناء بالبد یا تلویف نفس است با آن نمائیم، انسان از جمله حیواناتی است که آلت تناسلش بیرون بدنش ظاهر و پیدا است و بلویت نفس یا استمناء بالبد فقط باسانی برای او ممکن است.

توجه واستعمال آلت تناسل بر رگربن ودیعه است که خداوند بعقل و حس تمیز انسان محوّل فرموده است و همچو وثیقه و مسئولیتی بر هیچ حیوانی مگر بر انسان قرار نداده است اما بواسطه شرارت نفس و اغوای شیطانی و بعضی اوقات بواسطه جهالت و نادانی در این موضوع مهم پسیران

و جوانان هم از راه بدر میروند و چون کسی ندارد که آنها را دلالت نکند و آگاه سارد عادت بد که منتج صدمه بزرگ است خود را آموخته میکنند و اگر آنها را از این عمل باز ندارد هر آدم بدبختی که این عادت پیدا کرد شئامت و دلت اندی گرفتار خواهد شد .

ای جمشید ! منل دارم تو بگویم که پسران ار مصرات این عمل بد آگاه بستند مگر معدودی از آنها اما میتوانم بگویم که بسیاری پسران با کباز و سگناه این عادت را ارروی جهالت و عدم قصد آموخته اند و در ابتداء هم اندک ملتفت نشده اند که این عادت مشئوم با مصرّ میباشد ، بسیاری پسران این هوس را درس کوچکی بواسطه سر آمدن خود بر دستگیره بله گان با بواسطه بالا رفتن بر درخت و باین آمدن از آن ناسوار شدن براسب در خود احساس کرده اند و بعضیهای شان بسبب عدم با کیرگی آلت تناسل احساس خارش در همان محلّ کرده اند و چون بواسطه مالیدن آن مخواسته اند خارش را فرو نهند این عادت جلق با تلویث نفس با آنها رسیده .

بعضی اوقات اگر انسان مربیاً هر صبح بمسال نرود و غذای تحلیلل با فته فاسده را که در معده جمع شده از خود دفع نماید مبتلا بمرض موسوم بقبض شکم میشود و اگر این مرض تا مدتی دوام پیدا کرد بسیار مصرّ واقع میشود و بچندین جهت که اظهارشان در اینجا لازم نیست بابت التهاب داخلی میشود، همین التهاب بلکه التهابی بزرگتر از آنهم احساناً بواسطه وجود کرم در روده‌ها عارض میشود اما متأسف هستم که بنویسم که عادت تلویب نفس را بعضی اوقات یک سر به سر دیگر مآمورد و حتی قابله‌ها هم در زمان طفولت بحدّها در حالیکه از مصراّت این سلاسلات نادان و جاهلند اقدام باین عمل زشت در آتشیای پسران بسار کوچک مینمایند تا خیالات آنها منصرف نشود و گریه نکنند با آنکه وقتی آنها را بجای حواب میگذارند خاموش باشند و ورود تر نخوانند. اندکمان می‌رود که اشخاص عاقل باین عمل اقدام نکنند اما بواسطه عمومیت این عادت لازم است که خطراتیکه برای پسران منصوّر است درست بفهمیم تا از اغوای سایرین درست احتیاط نمائیم و بمدد شعور و عقل

از عواقب بسیار و خمی که بواسطه شروع ناین عمل ار روی
جهالت به بسیاری رسیده نما برسد .

ار در گاه حضرت حق مسئلت دارم که نو ای نور چشم
عربز از این عادت بد و سایر اقسام عادات ناشایسته مصون
و محفوظ بمانی .

(مکتوب دهم)

عربزم حشمد .

در مکتوب اخیر بتو گفتم که چگونه بپسران جوان
با پسران بزرگتر از آنها بواسطه باری کردن با آلت
تناسل خود با بواسطه خاراندن و مالیدن عر لارم
آن خود را بذلت و خواری و انواع بدبختی گرفتار میکنند ،
خداوند که این عضو را نما مرحمت فرمود مقصودش این
بود که بواسطه آن مایعات فاسده بدن ما حرکت داده بشود
و نیز آنرا بک عضوی از اعضاء توالد ما قرار داد . شرح
آلات یا اعضاء توالد و تناسل را در مورد نباتات در خط قبل
بتو بیان کردم ، اعضاء مزبوره قوائی هستند در گناه برآماده

که مشغول تولد بررها با تخمهایی هستند که خود تخمها هم باعث حیات نباتات دیگر میشود، اگر حوب در مثال دبل فکر کنی شاید نکفوری از وضع و وطیفهٔ اعضاء تناسل ملتفت شوی.

فرض کن یک ساعتی ساخته و چنان قوهٔ بآب داده‌ایم که خودش میتواند چرخها و کارخانهٔ خود را درست و بی عیب نگاه ندارد بقسمی که لازم نمیشود آبرا بپش ساعتساز ببریم که اجراء آبرا عوض نکند و تعسر ندهد، بار هم فرض کن که علاوهٔ این قوهٔ دیگر بآب داده شده که ساعتهای دیگر را هم بسازد با نعمتی که همان قسمی که وقت صحیح نگاه مداشت و چرخها و اجراء خود را خودش عوض میکرد قوهٔ بدانش ساعتهای دیگر را هم دارا هست و بیجه ساعتهاش هم قوهٔ رشد دارند و هر وقت رشد کردند و بمحد کمال رسیدند آنها هم بموقع خود ساعتهای دیگر خواهند ساخت، این قوهٔ ثانوی که ساعت مربور داده شده و بواسطهٔ آن میتواند ساعتهای دیگر را تولید نماید موسوم است بقوهٔ توالد و تناسل و فرصا اگر در همان ساعت بعضی اجزاء

باشد که کارشان منحصر بوجود آوردن این ساعت‌های کوچک باشد همین اجراء را آلات تناسل مینامند.

آلت تناسل یکی از اعضاء کارخانه تناسل میباشد که آنکه برای هضم غذا چندین عضو در بدن خود داریم مثلاً عدا در دهان گذارده میشود و پس از آنکه جائز شده در معده داخل میشود و در آنجا تغییراتی میدهد تا برای دخول در معده قابل باشد و مثلاً نخون گردد و بدن را تقویت بدهد و حیات را نگاهدارد، پس از استقرار دهان دالان معده میباشد و آن قسمت از روده‌ها که مشغول هضم عدا و آماده کردن آن برای خون هستند تماماً اعضاء یا کارخانه هضم را تشکیل میدهند، همینطور هم عضو تناسل فقط یک جزء از کارخانه توالد و تناسل هست و سایر اعضاء بعضی داخل بدن انسان و برخی خارج از بدن هستند و ما این اعضاء را با مأموریت و وظائفشان کلمه و مجموعاً کارخانه توالد و تناسل مینامیم و خداوند این قسمت بدن ما را برای بهرین و معقوباتین مقاصد آفریده است.

بعضی اوقات سیران خیالات بسمار بست از باب آلت

تناسل خود مینمایند و حال آنکه این خیال ناع تو هست
 بخدا و صدمه بخودشان است، هرچه را خداوند آفریده
 واجب الاحترام است و ناست نسبت بآن توفیر نشود
 و خداوند عصوی بالا تر و مقدّس تر از عصو تولبد جنس
 خود مان نما مرحت فرموده، ما باید این ربه و مأموریت
 مقدّس عالی را با نهایت توفیر و احترام از درگاه حضرت
 یزدان با کمال افتخار بدیریم و اس اعزاء بدست خود را در
 با گیزگی و سرف نگاهداری نمائیم، یکی از طبیبان مؤمن
 خدا برست میگوید "ترسد و تکثر جنس خودمان عالیرن
 و مقدّس ترین و طائف حیات ما است"، فی الواقع هیچ آدم
 با کدل هوشمندی هم غیر از این نخواهد گشت.

محس اینکه این مطلب بدشتر بر تو واضح و روشن
 نشود لازم است مثال دیل را بساورم، در زمان قدیم یهودیها
 چندین مشاهد مقدّسه در بت المقدّس داشتند و تمام آنها را
 مقدّس میسمردید، در داخل یکی از این مشاهد عمارتی بود
 موسوم به محلّ مقدّس و اندرون این محلّ مقدّس هم یک
 محوطه مقدّس تری بود که آنرا بت الأقدیس مینامیدند

و عقده‌شان این بود که مطهر الهی در آنجا ساکن است و سایر ائمه‌ها در تمام عالم بدیده احرام و توقیر بآن منکر هستند و روی خود را بر آنطرف نمی‌نمودند مگر از روی کمال خشوع و خضوع، همین قسم بدن ما مطهر و مقدس است و باست احرام دائمی نسبت بآن داشته باشیم و مخصوصا کارخانه و اعضاء بوالد و ناسل را باست محترم نداریم چون نقیض داریم ممکن بدست کسی این موضوع بدن بشر را مطالعه نماید و کارخانه بوالد و ناسل را بمنزله لب الاقدس بداند.

قبل از آنکه حدا حافظ بگویم میل دارم شما را یاد آور گردم که بدن نه فقط لارم است که خارج آن بادست آلوده و صانع نگردد بلکه صمیر و خصال و قلب هم ممکن است در وقت نگاه کردن بر چیزهای نادرست و تصاویر قبیحه هرره و گمراه گردد و هم ممکن است که همین نتیجه بتوسط گوس و شندن حکایات رشت و حرفهای بد و تعریفات ناجایز بماند، چشم و گوس دروارة صمیر و قلب ما هستند و باید در نهایت توجه آنها را حفاظت و حراست نمائیم چون اینها خنایانهای بدن مانند که اثرات بد از این راهها داخل بدنهای ما میشوند.

انشاء الله در مکبوب بعد عواقب و نتایج سوء استعمال آلات تناسل سیران را شما خواهیم گفت .

(مکتوب نازدهم)

عزیزم حمید

هیچکس نمیتواند با اجزاء مکسوفه کارخانه تناسل خود بازی نکند و بعد از این به اثرات و نایج و حمله ر نخورد ، ابتداء نباید این عمل بنظر سیران جزئی و بی اهمیتت بساید اما با وجود این از همان ابتداء هم وجدانش با او میگوید که عمل بسیار بدی مرتکب شده و همین سبب است که سرنکه مرتکب این عمل مدسود در جای خلوت مجرّدی بنه مینگیرد ، لهذا این عمل را « فعل خلون » نامیده اند و از آنجائیکه هر کس آموخته این عمل شد تمام بدن و وجودش ملوّث و بواسطه اعمال خودش گرفتار ذلت و خواری میشود لهذا آرا تلوث نفس خوانده اند ، این معصبت و عمل با اسم دیگر که استمناء بالید باشد هم معروف است و این عمارث مرکب از دو لفظ عربی است و معنی آن شهوت آوردن بادست میباشد .

هر یک از این چند لفظ شمه از معنی این عمل را بیان میکند اما عواف سهمگی که نگرفتاران این مرض میرسد کمتر ممکن است تحریر با تقریر بیاید ، باور نمکنم ای نور چشم عزیز که توطعمه این عمل غدار شده بانی و بسار خوشوقت مدشوم که هرگز بحسب اتفاق این عمل را نناموخته با عمداً آرا تو ناموخته باشند ، اما چون از خطراتی که توهم مانند سایر بسرائ معروض آنها هستی مخبر مبداشم و برار آجائیکه مبدانم که بسرائان هوسار بواسطه ترقی اعصاب و ذکاوتشان بدشر معرض این بلا هستند تا بسرائیکه درجه عقل و ذکاوتشان کم میباشد لهذا واجب مبدانم در این مطلب وسائر مطالب بخونی مسبوق و مستحضر بشوی تا آنکه بواسطه آگاهی از عواقب و نتایج این عمل که مردان بدست و پنج ساله و سی ساله بواسطه جهالت گرفتار آن میشوند از آن محفوظ و مأمون بانی ، در این مورد نیز مانند سایر موارد علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد .

هر بسرائ جوانی بابت در این موضوع بخونی آگاه شود چون ولوا اینکه ممکن باشد که نگذاریم اثرات خارجی باعث

تلویب خیالات و نفس سران گردد معهدا حالات اندرون
 سران ممکن است ناع چنان التهاب و مرض داخلی برای
 آنها بسود که اگر از روی جهالت گذاردیم دوام نماید
 استمناء بالید برودی عادت مقررّه میشود و احتمال دارد
 چنان شدّت پیدا نماید که انسا را سفاهت گرفتار و منیجر
 برک گردد چنانکه اغلب دیده شده است، هیچ چیز برای
 بقا و وسعت این بلای موحس مثل جهالت مساعد و همراه
 بدست و فقط اگر قبل از وق از روی صحت و طهارت سران را
 تعلیم بدهند در آینده از عواف و نتایج سهمگینی که هر ساله
 هزاران سر را احلاقا و عقلا و بدنا خراب و تباد میکند
 نجات خواهند یافت

همانطور که گفته هر سر که اقدام باین عمل مینماید
 او این کار را این است که برای خود خلوت پیدا میکند اما
 از همان امداء و جدانش قبول این عمل مینماید و بدین
 سبب ممکن نیست بدون بی اعتنائی از حسن ممیزه و احلاقش
 بانکار مسعول گردد و بقینا اوّل صدمه بطبیعت احلاقی وی
 میرسد، این مطلب ای نور چشم عزیز ار واجبات است
 که بتو بگویم و اگر گاهی دوچار این عمل ناسالسته شدی

ملتفت خواهی گشت که بمجرّد نخستین اقدام تو در این عمل اعتقادات از خدا بر میگردد و نایمیکنی که در حکمت و رأفت و مهربانی او شک بیاوری و شوقی که بکتاب خوب و بتعلیمات مذهبی و مدرسه و مسجد و سایر چیزهای پسندیده داری بزودی رو بقلّت مبگذارد و خیالات تمرد در تو پیدا میشود که تو را بنا بر مابرداری و بغض و کینه و امیدارد و کم کم اقبال که یچیزهای خوب داری از میان مرود و همنکه در این معصیت مداومت نمودی خیالات عالی تو روتنزل گذارده بسفلگان بشتر نزدیک مشوی، تعبارة اخری و مختصراً طبیعت اخلاقی انسان ابتداء از این عمل بد گرفتار صدمه گشته نقصان و ضرر زیاده منباید و هرگاه شنیدی که پسری یا مردی اظهار شک یا عدم اعتقاد در فرامین الهی و در طهارت و عصمت مبنماید مطمئن باش که اساس خیالاتش مبنی بر یک معصیتی است که در خلوت یا جلوت یعنی به پنهانی یا آشکارا مرتکب شده و به طبیعت اخلاقی وی اثر کرده و دارد قلب او را معیوب و ذلیل و زبون میسازد.

اگر این معصیت خلوت بر طبیعت اخلاقی اثر دیگری

نداشت هر بَسر هوشیار معقولی بواسطهٔ عواقب این عمل دست از آن میکشد اما اثراتش بر قوای فکریه و بدنیه هم یندهات وخیم میباشد و فردا سرحتش را خواهم نوشت .

(مکتوب دوازدهم)

عزیزم جسید

اگر مجال داشتم بسیاری مطالب راجع بطرفی که اثرات بدکاری بر طبیعت اخلاقی سدا میشود و در جانهای بَسران و مردان بدکار دیده میشود بتو سائن میکردم ولی باست رودتری نگذرم مبادا حسته بشوی ، پس از آنکه تغییرات بزرگ در احلاق بَسر بهم رسد همان سر ساده روشن خوش رفتار فرما بر دار جوان کج خلق عبوس بد رفتار متمرّد مگردد که ابدأ امکان ندارد بدرستی و سادگی در صورت مردم نگاه بکند بلکه از ملاقات مردم طفره رفته و محض آنکه کسی را ببیند سر خود را یائین مبادازد و با کمال سَرم و کم روئی در کوچه میگذرد ، آنوقت است که باست منتظر و مترصد تغییرات مغزی و بدنی گردید ، پس از طبیعت اخلاقی بوبت بابتلای کار خانهٔ اعصاب میرسد ،

در هیچ محلّ بدن انسان اینهمه عصب نبست که در اعضا تناسل میباشد، فعل استمناء بالبد چنان اثراتی بااعصاب میرساند که منتج تسایج بسبار وخیم خواهد گردید، این تلذّذ که در ابتدا دارد منجر بتشنّج اعصاب میگردد و تمام تلذّذ و خوشی را از میان میرد و اعصاب را خسته و مانند بدن کسکه کلتّه جسد متاثر گشته کوفته خواهد بود، باسانی خواهی فهمد که این صدمه شدیده که به این اعصاب میرسد چگونه بکلتّه اعصاب بدن خواهد رسید و اگر همین صدمه تکرار سدا کرد یا مدّتی مداومت نمود کلتّه اجزاء عصّنه بهم منخورد و بقسمی صانع و تباه میگردد که ادا امید بهبودی کامل از آن نخواهد بود.

در ضمن آنکه اعصاب بدینطور رو بخرابی میگذارد عقل هم دارد صدمه میباشد، این است که دیده میشود همان پسر هوشیار که در اطاق مدرسه درجه اوّل داشت متدرّجاً قوّه درک و حفظ درسهایش از او سلب میشود و حافظه اش نقصان مییابد و هوشش کم کم از قوّه فهم و درک مییابد و مانند اوّل نمیتواند درس خود را بفهمد و بخوبی نگاهداری

و حفظ بکند، این است که بتدریج مقامش در مدرسه از دستش خارج میشود و به باین اطاق مدرسه میرود، از طرف دیگر کم کم اعتقاد و اعتماد بفکر و نفس خود هم ندارد و دیگر ورزش سخت و استبداس و خوشخوئی که علائم درخشنده پسر بر فکر قوی جثه است شوق ندارد و اقبالی بسوی آنها ننماید.

هنگامیکه این تغییرات اخلاقی و فکری دارد بوقوع میرسد صدمات بدنی منحصر باعصاب نخواهد بود، صحت بدن رو بتزلزل میگذارد و چشمها از روشنی میافتند و پوست بدن زرد و عضلات سست میشوند و کسالت غیر طبیعی بر انسان عارض میشود و همچنینکه فی الحمله ورزش نمود عقبش خستگی میآید و کراحت زیاد به تکاپو کردن بهم میرسد و ذوق و شوق بکار ندارد و شکایت از درد کمر و سردرد و گجی هم میکند و دستها سرد میشوند و از چالاک میافتند، هاضمه سست میشود و اشتهای غذا مرتب و مستمر نیست قلب ضربان پیدا میکند و بسیاری صدمات دیگر و عده انحطاط و مرگ عاجل مدهند.

این است برخی از علامات و اثرات بزرگ استمناء
بالد در پسران و جوانان در وقتی که کراراً مرتکب این
عمل بشوند یا مدّتی بآن مداومت داشته باشند، راست است
که بعضی از این خسالات از سایر مرصهای بدنی فراهم
میآیند و بدین سبب احتمال دارد آدمهای بی سر رشته ناشی
ملنّف نشوند لکن طبیب ماهر لایق باست در همه اوقات
بتواند سبب یا اسبابکه منتج این نتایج شده است تشخیص
بدهد.

گمان نرود که آنچه گفتم از روی اغراق یا عدم اطلاع
باشد و چون تمام با بعضی از نتایج این عمل در برخی
بیداننده گفته های من بی اساس تصوّر گردد، خیر، آنچه
بیان شد شاید در تمام موارد فوراً واقع نشود اما در هر
شخص که این عادت دوام پیدا کرده وقوع این اثرات
حتمی بوده است و شخصاً سراغ دارم که بزودی زود واقع
شده و بعضی نفوس را در همان ریعان جوانی تباه و بکلی در
ورطه فنا انداخته است.

یکی از معایب و خیمه این عمل این است که هر چه

بدن و فکر و قوّه اخلاق سست تر شود این عادت زشت شدید تر و محکمر میگردد، همت انسان چنان بست میشود که ولو آنکه عواقب و نتایج سهمگین مهلکه این عمل زشت با و گفته شود باز میل ترکش پیدا نمیکند و راضی نجات از نتایج مهیسه موحشه که بعد از این با و میرسد نمیشود و اگرچه مردی و قوّه اخلاق باندازه کفایت در او باقی باشد که تمامای نجات بکند باز هم همت او بقسمی سست و عنصرش طوری سست میشود که مدتی با بست دو چار کشمکش و جنگ با طبیعت باشد، از آنچه گفتم ملتفت میشوی که اثرات وخیم دنباله این معصیت بانسان عاید خواهد شد اما هنوز هم منتها درجه ضرر بدنی آنرا بتوانگفته ام، اگر تلوث نفس دوام پیدا کند به فقط ریشه درخت وجود را سست مینماید بلکه اصل وجود را بباد فنا میدهد و اگر بدن قوی باشد اثراتش اوّل نفکر میرسد و در بعضی موارد بسبب احتمال دارد و اغلب یقین است که بسفاهت و دیوانگی منجر میگردد اما اگر بدن طبعا قوی نباشد مرض سلّ و سستی بدن بانسان میرسد و یکی از این امراض موجب هلاکت وی میگردد.

احوال اسف اشمال علاج نا بذیر کسانکه این عادت بر آنها استیلا یافته شاید بخوبی از این فقره ر تو واضح بشود که بسراپیکه گرفتار و طعمه این بلا شده اند بعضی اوقات لارم مدشود که نک سرداری ناها پیوشانند که آسیب ندارد و اطرافش چند بنداست که دور کمر آهامی بندند تا بتواند دست را حرکت بدهد و بعضی دستهایشان لعقبشان یا بچوب تختخواب یا باطناب یا زنجیر بحلقه دیوار ببندند و در موارد متفرقه دیگر متمسک با اقدامات شدید تر مسوید نا آن بدبخت را از تهاهی فکری و بدنی نجات بدهند، با وجود این متأسف هستم که گویم که این اقدامات شدیده سخت هم همیشه در جلوگیری آنها از این عمل با در علاج مرض انری نمدبخشد.

منظرم میآید ملتفت مسوی که چقدر واجب است که بنام بسرائان بموقع خود از نتایج موحشه این عمل مخرب نفس اخطار بسود و حالامی فهمی که چرا نای عزیز محرمات از من خواهش فرمود که بس از آنکه از جانب مادرت جواب سؤال تو را دادم بنوشتن این مکاتیب مداومت نمایم، والدین

تو انقدر با علم و دانا هستند و تورا چندان دوست میدارند که از وجوب و اهمّیت این مسائل مهمّه غافل نمیشوند و راضی نیستند که بواسطه جهالت دوچار این خطرات بشوی، همچنانکه از این مطالب آگاه میشوی و نتایج حزن انگیز اعمالی که پسران باک طینت بغيرض بواسطه جهالت گرفتار آنها شده اند بر تو معلوم میشود شکر خدا را بجا ساور که پدر و مادرت از روی علم تورا دوست میدارند و متشکر باش که لطف خدا شامل احوال تو است که تورا از این گناه مهلک مأمون و مصون فرموده است.

چون از مطلوب و مقصود پدر و مادر تو در این خصوص نسبت بتو ملتفت هستم بسیار بجا است که فردا تو بفهمانم که اگر خدای نخواست تو باین عمل و سایر اعمال راجع باعضاء تناسل عادت بکنی چقدر ظلم و تعدّی در باره والدنت کرده و تاچه اندازه اسباب ملال و افسردگی خاطر آنها را فراهم آورده



(مکتوب سیزدهم)

عزیزم جمشید .

از آنچه دیروز و دربروز بتو نوشتم شمه از عواقب
 حزن انگیز بدکاری خلوت ملتفت شده معهما خود پسر بنهایی
 صدمه نمیباید چون ممکن نیست کسی عمل بدی را بکند و اقلاً
 تا درجه ای نتایج اعمال بد او بسایرین نرسد چنانکه پدرانیکه
 مرتکب اعمال بد میشوند اثرات بدکاری آنها به پسران
 و نتایج افعال رشت پسران به پدران هم میرسد ، چنانچه
 بواسطه کردار خود بصحت خود صدمه برسانی و مغز خود را
 سست و ضعیف بکنی و از قدر و قیمت و فایده مندی خود
 بگاهی معلوم نیست که پدر و مادرت هم باندازه تو بلکه بیشتر
 از تو صدمه و ابتلا یابند ، یک لحظه ملاحظه و فکر بکن
 والدینت چه کارها برای تو کرده اند ، پس از آنکه مادرت
 با خطر جانی و باز حمت و تعب و درد زیاد نسبت بحبات خود
 تو را بدنبا آورد تا چندین ماه همت خود را کاملاً صرف تقویت
 مزاج و توجه تو کرد ، هر وقت مرضهای مخصوصه طفولیت
 بتو عارض میشد با کمال دقت تو را حفظ منمود و مادامی که

بخوری و بمری یا قوّه دیدن یا شنیدن تو ناقص بشود یا آنکه در بقّه عمرت گرفتار یک نقص باضعف بدنی بشوی، هر وقت نب قرمز (باد سرخ) داشتی چندین روز و هفته مادر و پدرت دائماً مشغول توجه حال تو بودند و شب و روز برستاری میکردند و چندین ماه که از ترس سرایت ابن مرض سهمگین کسی بخانه شما نآمد آنها محض خاطر تو با کمال دلگرمی و بدون گفتگو و شکایت تمام ابن چیزها را متحمل نشدند، از وقتی که رائیده شده پدر و مادر برای فراهم آوردن اسباب آسایش و خوشبختی تو در زحمت و محنت بوده اند و در تربیت و تعلیم تو دقت کرده اند و تو را از همگرددان بدذات و اثرات خطرناکی از هر قسم محفوظ داشته اند و یقین دارم که خودت مبدائی که اگر مرتکب عمل بدی بشوی چقدر اسباب باس آنها خواهی شد.

چنانچه پدر و مادر و سر خود را با صورت زرد و چشمهای کم نور و قد خمیده و بعرضه و باتوان و بیحس بینند که در مدرسه تنبل و از مؤانست دیگران گریزان و شرمسار و از کتب مفیده دور و از آداب حکمت نصاب مذهب مهجور

است چه بر آنها خواهد گذشت، مطمئن هستم که دردی برای بدر و مادر بالا تر از آن نیست که بفهمند که بسر عزیزشان که امبد وار بودند برای فواید بزرگ او را آماده و مستعد نمایند بقسمی براه معصیت و بدکاری افتاده که یقیناً اسباب قطع امبدشان میشود و خود بسر را هم در دسا و آخرت تباه و خراب میکند، این تأسف و حزن و اندوه فقط منحصر بآنها میباشد بلکه موجب افسوس و اندوه خواهر تو هم هست چون او هم بس از رشد و بلوغ گذشته تو نباید و خواهی نصحت و اندرز و توقع مدد نماید بختانه مینند که تو خودت ضعیف و علیل و رنجور هستی و اندک و ابل و لایق آن احرامیکه باکمال افتخار نیست بتو داشت نمیباشی، باز هم اندازه صدمات تو بخواهرت محدود و منحصر نمیشود بلکه مفاسد اخلاق تو بآن دخیل که برای اکمال آدمیت و اعتلای شأن تو دارد آماده میشود و یز سران خواهد کرد، البته توحق داری که همه قسم طهارت و پاکدامنی و احترام و آبرومندیرا از این دختر مرصد بپاشی اما ممکن نیست تو چنین توقعی داشته باشی در صورتیکه این صفات در خودت موجود نیست.

نتایج این عمل از بدر و مادر و خواهر و دوستان و خوشان هم گذشته و اگر مرتکب آن زنده بماند تا وقتی که عبال بگیرد و بچه باو عاید بشود فرزندان با اندازه معتبری بایست گرفتار نتایج کردار بد وی بشوند اگر بواسطه کردار بدش قابلیت و قوه اقتصاد و صرفه جوئی در مخارج از وی سلب گردیده و بدین واسطه سداش فرزندان در فقر و بنوائی واقع شده باشد همین خود زرگیر بدبختی و نتیجه بدست که بآنها میرسد، اما اگر قوای بدنی او از اعمال بد با سبب دیگر نقصان یافته ممکن بدست بتواند قوای بدنی و فکری و اخلاقی کامل بفرزندان وارث برساند چون از جمله محالات است چه جسم و چه مالا انسان آنچه را که خود ندارد بدیگران برساند. همانطور که در مورد حبوبات گفتیم همین طور هم در مورد انسان است اگر جنس تخمی که در مزرعه کاشته شده بدست وضعیف باشد حبوبات که در آن مزرعه میروند هم بدست وضعیف خواهد بود. پسری که صدمه بقوای تناسله خود می رسد و وقتی مرد شد جنس قوای باهش بدست وضعیف است و همین جنس وضعیف هم در ابدان و افکار

و اخلاق نسل او طاهر می‌شود بنا بر این مبدنی که ممکن است یک سر نتایج اعمال بد و معاصی که چندین سال قبل از تولد فرزندانس مرتکب شده است بآنها برساند، اهمیت این مطلب زیاد و واجب است که بسار فکر و توجه در آن بنمائی پس آگاه خواهی شد که همین بسان کوچک امروزه نه فقط در باطن و در معی تالوده اخلاق و خوشبختی بسان بعد از خود را میریزد بلکه دارد تاریخ و مقدرات ملت را تشکیل مدهند، خیالات و وضع رفتار و تمنیات و افکار بسان و دختران در مکاتب و مدارس رشدده امروزه میزان احوال و اخلاق عمده ملت آنها در چند سال بعد از آن میباشد، انکاس بسان این مملکت فرداً فرد باین حقایق پی میبرد تا از روی دانائی مصمم می‌سندند که چنان در صحت خود بوجه مبنمودند تا نعمت بد نهای قوی بسانشان ارزانی میشد و چنان فکر خود را بکار می‌انداختند که باعث مزید قوای فرزندانسان در تحصیل علم میگردد و بطوری قوانین اخلاق را مطیع می‌بودند که فرزندانسان بعصمت و راستگوئی میل مینمودند.

ار این سادات ملتفتِ مدشوی که چقدر واجب است که کاری نکنی که باعث ناتوان ساختن یکی از قوای بشوی که خداوند تو ارزانی فرموده، فردا انشاء الله بتو خواهم گفت که بجه طریق با دست بدن را با کیزگی و نرومندی نگاه داشت و حفظ نمود.

(مکتوب چهاردهم)

عزیزم جمشید.

وعدده داده بودم که سعی بکیم و تو توضیح بنمایم که چه قسم ممکن است سران طهارت و قوه تمام بدنهای خود را حفظ بمانند، در صحبت داشتن با پسر بکه والدین داناى هوشمند مثل پدر و مادر تو دارد گمان نمیکم تمام با حسی بسیاری از آنچه من میگویم برای او نکلی تاره باشد، اما امیدوار هستم که آنچه را پدر و مادرت تو گفته اند بتکرار خاطر نشان تو نمایم و بدن بطور سطر بسط و بند اساس و طائف و قوانینی که شاید ساده بنظر بیاید و در سنوات بعد اهمیت و قدر و قیمت آنها بر تو معلوم خواهد شد در خیال تو محکم نمایم، اگر نخواهم تمام آنچه مقتضی است در

اینموضوع بتو بگویم لازم میشود که هر عصر تاچند هفته باهم در این خصوص صحبت بداریم اما خوب است نقداً سه چهار روز صرف این باب کرده و امید وارم بعد از این بوسله خواندن کتب مفیده راطلاعات و معلومات خود بیفزائی ، من هم ساعی هستم که در مختصر وقتی وساده ترین طریقی اطلاعات مقبل مشروح بتو بدهم .

لاند اغلب شنیده مگویند النظافه من الایمان یعنی پاکیزگی جزء دین است و نیز مگویند پاکیزگی تالی فرشتگی است ، لطافت واقعی عبارت از پاکیزگی بدن و خیال است : اگر بگذاری خیالات بست و باصحبج در فکر تو داخل شود اثر آنها بزودی در زندگانی تو طاهر میشود ، « از کوزه همان برون تراود که در اوست » ، کردار نماینده خیال و اعمال ظاهری علامت و نتیجه ما فی الضمر انسان شناخته میشود ، خیال و فکر بزودی در حبات اثر میکند و خودشان اخلاق میشوند پس بدان که لازم است افکار و خیالات خود را پاک نگاهداری ، واجب ترین شرائط تحصیل و نگاهداری یک ضمیر پاک این است که انسان قلب پاک داشته باشد

و قلب پاک فقط از جانب حضرت پروردگار مرحمت میشود و استدعای تو از درگاه او باید این باشد که ای خدادل طاهر و پاک درمن ببافرین و روح مستقیم در باطنم تاره ساز، البته باید بدانی که ناک دلان محبوب خداوند، اگر تا بحال قلب خود را کاملاً متوجه سوی یزدان ناک نکرده واجب است که فوراً باین و طفئه مهم قیام نمائی چون و سبله سلامت و نجات تو همین است و بس، و قتیکه این قلب ناک را که فقط خدا میتواند تنوعطا بفرماید دارا شدی و طیفهات این است که بخوبی آنرا نگهبانی نمائی چون بزرگان فرموده اند قلب خود را با توجه تمام حمت بنما زیرا که تایید زندگی بسته بآن است.

محض اینکه قلب خود را بخوبی حفظ نمائی بر تو لازم است که با کمال توجه از تمام کتبی که خلاف نزاکت و طهارتند دوری بجوئ، بسیار کتابها از حث اخلاق پاک و مهذب نیستند و از این مقوله کتابها کم بست، کتابیکه نمیتوانی از پدر مادرت بخواهی که بلند باتو بخواند خودت هم گاهی بخوان و دست زن و اگر کسی دیگر هم میخواهد گوش نده،

همیشه بدرومادرت را ناصح و حامی خود قرار داده و از راه کسانیکه بحکایات قبیحه و صحبتهای رککه فکر تو را از راه صواب در میبرد تا کمال تنقّر روگردان باس و فقط آدمهای پاک نیت و خوش ذات برای مصاحبت و معاشرت خود انتخاب کن، اگر توانی اینطور آدمها بیابی تنها ماندن مهر است که گفته اند "وحدّه المرء حیر من جلدس السوء"، یعنی تنها بودن انسان مهر از هم نشین بداست، همیشه برای هم کرد بد آسان است که تو را با خلاق بکوهده خود بکشد تا آنکه تو او را با خلاق خود متخاق گردانی. به فقط فکر باند پاک و مبره باشد بلکه بدن هم باست پاکره و نمر ناسد، بر هر کس لارم است افلا هفتّه یک مرتبه تمام بدن خود را بشوید و اگر دو مرتبه بشوید دیگر مهر است، وقتی من سنّ ببران بودم قبل از پوشیدن لباس هر صبح بدن خود را با آب سرد می شستم، بروی این برای من عادت شد و در تمام مدّت حمام جاری بوده و فوائد کُلّی از حست قوّه بدن بمن عابد شده است، اگر این شست و شو در تالستان شروع بشود ابدا منضمّن خطر چاش نیست و وقتی آب و هوا در

زمستان سرد شد پس از غسل بک گرمی زیادی در خود احساس مبمائی و عقب آن نشاط و زرنگی برای توبدا میشود، پس از آنکه باهولۀ خشنی بدن خود را مالبدی لازم است بادستهای تمام بدن را بانهایت قوۀ وزور بمالی .

محض آنکه در پاکیزگی اعضاء نقین حاصل نشود و حصول طهارت و عفت آسان گردد و عصمت را بین مخلوقش نشر بدهد خداوند رسم ختنه را معین و مقرر فرمود و سنّ پسر که به هشت مبرسد این رسم را باید جاری بکنند و عبارت است از آنکه آن پوست آو بزیکه در آخر عضو سافله است بش میکشند و مبرند و بدبنوسيله پدر و مادرت و خودت بهتر متوانید کثافت آنجا و آن جرم روغنی صابونی که زیر پوست جمع میشود و اگر آنرا حرکت ندهند بفاصله چند روز اسباب بر افروختگی عضو مذکور فراهم میآورد و بآسانی باعث خارش و عادت به جلق میگردد پاک بنماید، در غسل مستمرّی هفتگی خودت همیشه خوب است پوست جلویرا بمالیمت عقب بکشی و بدقت آن جای عضو تناسل را پاک بنمائی و در این کار باید از روی دانائی

و یا کدامی عمل کرده از هر چیزیکه فکر را ضایع و بدتر
تباہ میکند اجتناب کنی .

نه فقط خارج بدن بلکه داخل آن هم بایست وسیله
تنظیف پاک و طاهر نگاهداشته شود، جزء بشر آن
کثافتیکه از خارج بدن باید شسته بشود از جنس مایع
و جامد فاسد شده میباشد که از راه مسامات پوست غالباً
بشکل عرق از بدن خارج میشود و لازم است که کراراً
بدن را شست و شو کرد تا مسامات بدن باز بماند و صحت
برقرار باشد، اما یک مقدار مواد فاسد مایع یا جامد هست
که یک مرتبه یا دفعات از بدن خارج میشود .

کیفبت پیدایش این مواد فاسده در ماساید از نگاه کردن
بر سوختن آتش در منقل یا اجاغ بخوبی ملتفت خواهی شد،
سوختن هیزم یا زغال باعث حرارت میشود و اگر بخوایم
سوختن آتش دوام پیدا بکند گاه گاهی باید هیزم یا
مزید نمائیم و هیزم ملبسوزد خاکستر جمع میشود،
یک قسمت جزء از این هیزم بشکل دود از دودکش خارج
میشود و آنچه بشکل خاکستر میماند بایست برداشته بشود

و الاّ اُجاغ برومنفدش مسدود و بادکشش قطع میگردد و آتش خاموس مسدود، همین مطلب هم در مورد بدنهائی ما راست و صحیح است، حرارت بدنهائی مناسب تغیراتی است که بواسطه اعمال حساب که در چندین موارد تنیده بسوختن هیزم در اجاغ است در ریه‌ها و کبد و اعصاب ما رخ میدهد، هرچه از راه مسامات عرق میشود و خارج میگردد بمنزله آن قسمت خاکسیر است که بشکل دود از دودکش بیرون میرود و آن قسمت که بشکل مایع و جامد در آن محلی که برایش معّین شده میماند مطابقت میکند باخاکسیر که در خاکسیردان زیر اجاغ جمع میشود، پس اگر این خاکسیردان هر روزه خالی نشود خاکسیردان آن جمع میشود بقسمی که تالاب اجاغ میرسد و منفذ را مسدود و آتش را خاموس مینماید، مثابه ورودها هم اگر بوقت معّین خالی نشود تمام داخله بدن مسدود میشود و از جمیع اعمال بدن جلوگیری مینماید و مواد فاسده مراکم میگردد و در خون میماند و مغز و تمام اجزاء بدن کسل و سنگین میشود و اگر این حالت تا مدّتی باقی بماند با اغلب اوقات

تکرار باشد بقدرنا ناحوسی و مرض بانسان عارض میشود،
 اگر مبل داری قوی و صحیح المراج بانی بطریق استمرار
 از روی صحت لولدهای بدنرا از مواد فاسده خالی نما،
 جنس مایع فاسد نباست همیشه تمام و کمال قبل از خواب
 درشب و هر روزه بین سه تا شش ساعت بازودتر خالی شود،
 جنس فاسد جامد بدون کم و زیاد تا کمال استمرار هر روز باید از
 بدن خارج گردد و بعقبده مردمان باکیزه و محتاط انساب آن
 است که این کار اولی، و طفله انسان بدون فاصله پس از ناشتا
 قرار داده بشود، بدون دقت و ترتیب در این دو وظیفه
 صحت و قوت بدن و نطافت فکر از جمله محالات است چون
 اگر اهل یک خانه بخواهند راحت و آسوده باشند کافی
 نیست که بیرون خانه خوب نقش کنند بلکه اندرون
 و داخل آن هم باست نظیف و پاک باشد، پس اگر میخواهی
 صحتمند و سعادتمند بانی خارج و داخل بدن خود را پاک
 و تمیز نگاه مدار.



(مکتوب یازدهم)

عزیزم جمشید .

دیروز از حرارت و تغیراتی که در اندان ما واقع میشود صحبت داشته و آنها را تشبیه بآتشی کردم که در منقل، یا اجاغ باشد، از چندین حبث این شباهت بدون کم و زیاد حقیقت دارد و تنها تشبیه بدست، در بدیهای ما این اشتعال یا آتش گیری یا سوختن آهسته ترمبباشد و از این حبث هرگاه این سوختن آهسته باشد مثل ضایع شدن آهنی که در هوا افتاده باشد ما آنرا زنگ زدن مینامیم و هر وقت بسرعت واقع بشود مثل زغال و هیزم آنرا سوختن مینامیم اما در هر دو مورد عمل یکی است و کیفیت آنها حکم واحد دارد، در بدن انسان سوختن بسرعت آتش گرفتن هیزم نبست اما از سوختن و زنگ زدن آهن بسیار سربعتر است .

از آنجا که تغیرات مهمی که در بدن ما واقع میشود شباهت کلی بسوختن هیزم و زغال دارد بسیار بجا است که تحقیق بنمائیم که هیزم را باید بچه قسم بکار برد تا این شعله حیات جسمانی ما بخوبی بسوزد و نتایج مفیده از آن عاید

بشود. اقسام غذا و خوراک اینقدر زیاد است که ممکن نیست از هر کدام آنها جداگانه صحبت داشت ولی باید گفت غیر از خوراک سازگار موافق یعنی خوراکبکه اسباب تقویت بنیه باشد گاهی خوراک دیگری نباست خورد، غذا هم باست درست طبخ بشود و مقدار مأکول باید از روی صحت و قاعده و اقسام مختلف و باوقات معین مرتب باشد، همیشه هر چیزی که مسخوری در اثر آن فکر کن، هروقت سردرد یانب داری با اگر اوقات تلخ و احساس برافروختگی در خود مبنائی بدقت در جنس و مقدار آنچه را که اردوازده تاچهل و هشت ساعت قبل از آن خورده فکر و خیال بکن و بدین طریق بواسطه تحقیق و تفکر بسیار تجارب مفیده در باب سلامت و صحت مراج خود تحصیل خواهی نمود، قوانین حفظ الصحه که مرتب کرده اند باکمال تفکر و دقت مطالعه بنماولی همیشه بخاطر داشته باش که اگر اصلاح و تعدیل در آنها لازم باشد که باحوال خودت مطابقت بکند بسته بملاحظه ودقت خودت و مطالعه احوال تو است. هر چیزیکه بامزه است ولی بامزاجت موافق نیست مخور زنده نباش که بخوری بلکه بخور باندازه که زنده بمانی

بعضی بسران و دختران هم بک میل غیر طبیعی برای سرکه و نمک و مسخک و قهوه و مدادهای سنگی سدا کرده و بیک طرز و مقداری آنهارا مبخورند که چندی جهت بسار مضر واقع میشوند، اگر این عادت بزودی ترک نشود منجر باعمال بدباطی و طاهری میگردد و مرتکب خود را مستعد افراط در شرب مینماید و راه خسارت و ضرر دائمی بلکه تباهی کلی رای خود سدا میکند، اثرات اسف آور این روبه را خودمان در چندین نفر که از سالهای قبل درس کوچکی باما آشنائی داشته اند ملاحظه کرده ایم.

آنچه در مسئله خوراک گفته شد در باب مشروب هم بجا و درست است، فقط چیزی بباشام که باعث اعتدال و استقامت مزاج تو باشد، آب زلال بهمان درجه حرارت یا برودت که از چشمه جاری میشود بهترین اقسام مشروب برای پیران و جوانان است، پسریکه در ضمن رشد چایی و قهوه میآشامد ممکن نیست مثل کسیکه فقط آب خوب میآشامد بزرگ و عضلی و صاحب قوت بشود چایی و قهوه مکث هستند و ممکن نیست استعمالشان در اثناء سالهای

رُشد بجه تا اندازه مهمی از مایه حیات و قوه رشدوی نکاهد.
 اگر قدر صحت و سعادت و شان و منزلت و قدر جان
 خود مدانی هیچوقت مسکرات را بهیچ قسم و نوع باشام،
 اطراف خود نظر بنداز و آن خرابی که مسکرات در جانهای
 دیگران کرده ملاحظه نما و درسهای حکمت بملاحظات
 دقیقه از آنها ساموز و بگذار خودت عملاً تجربه کرده بعد
 تأسف و اندوه بار بباوری، امثال قدما که گفته اند « شراب
 فریب دهنده و مسکر باعث تهییج نفس است و هر کس
 فرب آرا خورد عاقل نیست » بخاطر ساور، اگر بخوبی
 دقت کرده باشی آنچه در امثال آورده اند در اطراف تو
 ظاهر و هویدا است « آخر الامر مثل افعی مگزد و مانند
 آتش مسوزاند ».

آنچه از بابت چایی و قهوه گفتیم در حق تنباکو بالمضاعف
 درست است و حقیقت دارد، سیگار چیز کوچکی است و
 بیضرر بنظر میآید اما باخطرترین و مهلک ترین چیزهاست
 که پسرانرا اغوا کرده و بنجود میکشاند شاید کشیدن
 سیگار از روی اعتدال برای معدودی مردم که از سنّ سی تجاوز

کرده باشند و قواشان کاملاً جا گرفته باشد و قوای فکری و بدنیشان طبعاً سست و سنگین است علی الظاهر اثر مرضی نداشته باشد اما بدیهی و واضح است که هیچ پسری در ضمن رشد قوایش ممکن نیست اقدام بکشیدن هر قسم تنباکو بکند و ضرر حتمی فوری دائمی با و نرسد، اگر بدقت بر پسرانیکه میبینی سیگار میکشند نظر نمائی ملتفت خواهی شد که باندازه که بدخائات عادت کرده اند بهمان اندازه هم در رشد و نشو و نمای عضلاتشان کسر و نقصان پیدا شده است، اگر توبتوانی یک پسر را پیدائمائی که بمقدار معتنا بهی سیگار میکشد و عضلاتش خوب ترقی کرده و سخت شده و یوستش زرد نیست و سفیده چشمش تارنشده پس چیز برا کشف کرده که بسیاری مردمان دقیق از درک آن عاجز گشته اند، از استعمال تنباکو پسر از رشد میماند و نشو و نمایش کم میشود و اثر آن بر مغز مانند اثرش بر بدن نمایان و وخیم است، در مدارس رشدیه و مدارس عالییه از تحقیقات دقیقه واضح شده که شاگردانیکه عادت به تنباکو دارند از میزان حدّ وسط شاگردانیکه پهلویشان در همان درجه هستند زیاد

تنزل میکنند، تحقیقات کتبی در باب نشو و نماى ارتفاع و وزن بدن و ترقى قواى فکرى شاگردانىکه چهار سال در مدارس عاليه مامیاند طاهر ممدارد که آنهاىکه دخائات استعمال نمیکند صدی بدست و چهار بدشتر از شاگردان همان درجه که عادت به دخائات ندارد در وزن ترقى میکنند و در ارتفاع صدی سی و هفت و در اندازه سینه صدی چهل، آنچه در باب مدارس عالبه گفته شد در مورد مدارس ابتدائى و رشدی در تمام این مملکت صادق میباشد.

استعمال تنباکو بر قواى مغزى و صحت هر عضو بدن مخصوصاً بر صحت و قوه رشد اعضاء تناسله اثرات و خیمه دارد، هرگاه اثرات مضره که از نتیجه کشیدن یا جاویدن تنباکو محدود و منحصر باستعمال کننده آن بود عواقب و نتایج آن اینقدر بد نمی بود. اما وقتى بیاد بساوریم بنی آدم اعضاء یکدیگرند یعنى افراد ما سمت حلقات یک سلسله زنجیر دارند ملتفت میشویم که چگونه صدمه که بابدان خودمان رسیده باید با طفالی که بعد از مامی آیند هم برسد چنانکه چند روز قبل بتو شرح دادم آنچه توهستى اطفال تو هم با کمال آسانی

و بر طبق قانون طبیعت همان خواهند بود و آنچه در حق آنها میخواهی خودت هم در سنوات رشد خود سعی نما که همانطور بشوی ، دخابات تنها مضرّ میباشد بلکه پرخرج و مستلزم خطرات عدیده هم هستند ،

امدم این بود که امروز باره مطالب را در این مکتوب شامل کنم اما حالا مجبور هستم که آنها را بفردا واگذارم ، در این بین خوب است در این مطالب فکر کرده و بخوبی آنها را بذهن بسباری .

(مکتوب شانزدهم)

عزیزم جمشید .

طهارت و قوّه بدن و خیال بواسطه خوردن بهترین و مقویترین اغذیه ممکن نبست دوام نماید ، خداوند ابدان ما را بقسمی درست فرموده که اگر بخوایم قوی و صحتمند و سعادتمند بشویم باید کار هم بکنیم ، حتی قبل از نزول آدم و حوا خداوند یک کاری برایشان معین فرمود چون کار برای صحت و آسودگی آنها لازم و واجب بود و نبایست وقت خود را سطالت و سکاری مگذرانند .

طبیعه هم هیچکدام ما ابتداء نیکار میل نداریم و از قرار معلوم تماماً تنبل بدست آمده ایم اما باید کار بما آموخته بشود و نیکار و ادا داشته بشویم تا سوق و رعبت نیکار بدست نمائیم، در اینصورت گاهی از انجام آن امور جزئی زناده که از تو میخواهند سانه حالی نکن و داخل و خارج از مدرسه نیست بوظیفه خود صادق باش و آن صرب المثل قدیم ذنقمت را که « هر چه اصلاً باید انجام داد باست بخوبی انجام داد و هر چه قابل بدست که بخوبی انجام داد اصلاً نباید اقدام بآن بشود » سادساور، هیچوقت از رحمت باسرف خجل و شرمندگی مباس و کار خود را بواسطه صحتّ عمل و انجام آن بدرستی مفتّح و موقر بما، آنوقت در انجام شغل خود احساس افتخار و راح خواهی کرد، بعضی کارها زحمت بمغز بدشیر میدهند تابه بدن و بعضیهای دیگر فقط زحمت بچند عضله بدن میدهند و باقی دیگر را سکار میگذارند، محض اینکه خون بازادی بهر عصبی برسد و تمام بدن قوی نگاه داشته بشود لازم است که هر یک از عضلات بدن را در کار آورد و بهمن جهت تقریباً تمام مردم ورزش لازم دارند اما

این ورزش چه قسم باشد و بچه طریق انجام بپاید از روی شغل بومته شخص معین گردد، مثلاً پسرکه در تمام روز درکار شیار کردن بوده و عقب خیش رفته است در عصر محتاج بگردش ندست بلکه خوب است بدریاچه برود و قدری بارو بکشد با شناوری نماید یا آنکه بک تغیری درکار بدهد که یک دسته غلبه از عضلات بدن او درکار بیاید، پس چنانچه همان پسر بجای عارس نادروده یارانده کار بکند یک دسته اعصاب خسته را راحت مبدهد و یک دسته دیگر را بمأمورت مبگمارد و بوسله همین تغیر ساده درکار خود راحت لازمه باو عاید میشود.

فقط معدودی از اقسام کارها تمام عضلات را بکار میاندازد و بدن بواسطه محض آنکه قوای بکار زرفته درکار آورده بشوند و تمام بدن قوی و صحیح باشد یک قسم ورزش که از روی عقل اختبار شده باشد برای تمام مردم از هر صنف مفید خواهد بود، هر وقت من داخل اطاق پسری بشوم هر چند آن اطاق محقر باشد همینکه بینم یک جلد کتاب دینی خودش باچند جلد کتاب منتخب در

دولاب و یک جفت میل آهنی ورزش در گوشهٔ اتاقش نهاده است همشه از آتبهٔ آن پسر امیدوار خواهم گردید، یک جفت مبل آهنی ورزش که هر یک دوسه وقه وزن داشته باشد قیمتی ندارد اما منفعت و فایدهٔ مغزی آن بسار است اگر باین مبلهای آهنی ورزش یک جفت مبل تخته و یک فنر ورزش و سایر آلات ورزش اضافه نشود دیگر بهتر است، این ورزش ممکن است ساده باشد و اگر هر روز بشود منافع زیادی از آن عابد خواهد شد، چندین قسم بهرین ورزشها که حالا معین شده اند میل و غیره لازم ندارد یک مطلب هم خوب است در اینجا خاطر نشان تو بنمایم، راست است که هر کس بواسطهٔ ورزش اعضاء و عضلات خود را میتواند قوه بدهد اما این مسئله در باب عضو تناسل درست و صحیح نیست، چندین پسر سراغ دارم که میل داشته اند آلات تناسلهٔ خود را بزرگ بکنند و محض حصول این مقصود متمسک باستمناي بالید شدند و نمیدانستند که گذشته از اینکه همچو اقدامی گناه و معصیت بزرگ است خطر و خیم هم دارد، عضلات ممکن است بورزش ترقی

پیدا کنند اما مهم‌ترین جزو عضو تناسل همان اعصاب زیادی است که مرکز و مخرجشان از کارخانه تناسل است و مانند دام پهن شده و با اعصاب تمام بدن مربوط اند، لغرض اینکه این اقدام برای آنها مفید باشد و آنها را قوی نکند باعث ضرر و نقصان آنها می‌شود و اگر این عمل غالباً مکرر نشود اعصاب بسیار صدمه می‌نهند بلکه تکلی صانع و تباہ می‌شوند و نتایج گناهی که مرتکب این کار خلاف و خبط بزرگ بنادانی کرده است باو خواهد رسید.

گذشته از بصران و دختران مردان و زنان هم لازم است که در مقابل کار به فقط ورزش تنها بلکه تفریح و تفریح داشته باشند، بین ورزش و تفریح تفاوت کلی هست، تفریح واقعی همیشه عنصر خوشوقتی و خوشحالی را دارا است، کسیکه تخمه می‌برد با سنگ می‌شکند ورزش دارد اما همین بریدن تخمه با شکستن سنگ در صورتیکه کار بومبیه آدم بشود قابل نیست که آنرا تفریح بنخواهیم، حرکت دادن یک چنبر یا چوب زدن بنوبه و بارو کشیدن در قایق و کرجی و سواری دوچرخه آهی و چندین چیزهای دیگر دارای

یک مقدار کافی خوشی و مسرت هست که قابلیت اسم تفریح دارند، با تفریح همدشه ورزش هست اما ورزش شاید خالی از مادهٔ اصلهٔ تفریح باشد و غالباً هم خالی هست، پس هر وقت مشغول تفریح شدی و بقسمی در آن غلو کردی که از درجهٔ استهجاج و خوسی تجاوز کرد هماوقت مبدل برحمت با ورزش میشود، فی المثل آن طفلی که چندین روز در اطاق مدرسه یا کارخانه بوده اگر یکساعت در خیابان راه برود یک تفریح واقعی برای او حاصل میشود اما همین گردش برای آن قر اولی که دوازده تا چهارده ساعت در خیابان مأمور بوده کار و رحمت است نه تفریح.

لکن بعضی اشخاص هستند که هر روزه با چنان شوق و خوشوقتی و دلگرمی بکارهای بومیهٔ خود میپردازند که و طایف یومیهٔ خود را بدل بتفریح دائم مینمایند و این تفریح از بهترین و سودمندترین اقسام تفریح است، در مدرسه پسران و دخترانی دیده شده که چنان شوق بتحصیلات خود دارند که تحصیلاتشان یک قسم بازی برای آنها محسوب میگردد، پسران و دختران و زنان و مردانیکه اینطور

باشند از همه صحتمند تر و آسوده و خوشحالتر اند، پس ای نور چشم عزیز اگر میخواهی صحتمند و خوشحال باشی و از وجود فایده و منفعت بر آید کار کردن ساموز و با چنان جدیت و شوق خود را در کار بینداز و تمام و کمال قوای خود را بکار بساور که مقصود عالی و مقدس تو کار را تغییر بیازی بدهد یا اقلأ کارت را مبدل بخوشی گرداند و در بجا آوردن وظیفه خود مسرور و خوشحال باشی، گمان نکن خوشی و آسودگی یک چیزی است که بواسطه تلاش و کوشش عاید بشود، این خیال اشتباه بزرگ و خبط است. وظیفه خود را از روی امانت و وفا بجا بیاور آنوقت خوشی تو را میجوید و از آن تو خواهد بود. خوشی و آسودگی میتواند بتو برسند اما تو نمیتوانی بآنها برسی.

همانطوریکه هر روز باید غذا بخوری و ورزش هم بکن و بهر اندازه که تفریح لازم داشته باشی بکن اما همیشه بهترین اقسام آنرا انتخاب کن و بخاطر بیاور که حتی بهترین اقسام آن ممکن است بواسطه عدم مناسبت موقع یا طریق بجا آوردن آن یا افراط در آن یا مصاحبت بد مضر و مودنی گردد.

محض حفظ صحت و تحصیل قوّه و نشاط محتاج بن خواب زیاد هم میباشد، هشت ساعت خواب ممکن است برای بسیاری آدمهای بالغ کافی باشد لکن رای سران و دخترایکه در ضمن رشد هستند ده تا دوازده ساعت در هر بستر و چهار ساعت اگر بموقع خود باشد بدشتر از لزوم نیست، هرگز تأدیر وقت در شب بیدار نمان برای آنکه ساعتیهای اوّل شب برای خواب سودمند تراند تا ساعتیهای آخر شب، عادت نکن که هر صبح تأدیر وقت در رختخواب بمانی، این ضرب المثل صحیح که نزد همه معروف است بخاطر داشته باش، «زود خوابیدن و زود برخاستن انسانرا صحتمند و دولتمند و عقلمند مینماید» روی دوشک پری بخواب و هر وقت بر رختخواب مروی برو که بخوابی، فکر و خیال بخود راه مده و نفس و خیال را پاک نگاه دار که شب هم با ندازه روز در رشد و قوّه و نشاط تو مدد خواهد کرد.



(مکنوب هفدهم)

عزیزم جمشید .

آنچه دبش و پریش در باب غذا و ورزش و تفریح لازمه برای نگاهداری صحت بدن بنو گفتم در مسئله غذا و ورزش و تفریح برای صحت و ترقی فکر هم بی کم و زیاد راست و درُست است یعنی فکر هم محتاج است که مثل بدن پرستاری یا تغذیه شود ، قوای دماغی که مهمل مانده باید در ورزش انداخته بشود و قوۀ فکر به هم تفریح لازم دارد ، غذائیکه برای قوای بدنی است از راه دهان داخل بدن میشود اما غذای فکری از راه چشم و گوش و هر یک از حواس پنجگانه داخل میگردد ، اگر دهان خود را همان طور بکه در مرض لغوه (دهان قلفک) واقع میشود ببندی بدنت از گرسنگی مبرمرد همبمنطور هم اگر دالانهای خیابانهای پنجگانه مغز را مسدود نمائی فکر از گرسنگی خواهد مرد . البته بسیاری مردم دیده که بواسطۀ نخوردن غذای مقوی کافی بدنهایشان ضعیف میباشد همبمنطور هم بسیاری مردم افکار ضعیف سست دارند چون مغز هایشان غذای خوب ندارد

و نیز ممکن است که مردم با وجود داشتن غذای خوب بقسمی از آن بخورند یا چنان مقداری از آن صرف بکنند که بمعدۀ خود صدمه برسانند و آنرا مریض نکنند، بهمین سبب بدن از گرسنگی میمرد و لوائیکه معدۀ پر باشد چون البتۀ ملتفت هستی که تربت و پرورش بدن فقط از مقدار غذائیکه میخوریم بست بلکه از آن مقداری است که هضم مبدشود.

اگر فکر نمائی ملتفت خواهی شد چقدر مهم است که به پسر باموزند که در هر چه می بیند و مبدشود و دز هر چه بوسیله حواس پنجگانه با و میرسد دقیق و با ملاحظه باشد، نه فقط آنچه می بینی و مبدشوی قوه فکر تو مدهد و تورا هوشیار و عاقل میسازد بلکه همان چیزیکه در فکر تو داخل میشود و آنرا هضم مینمائی قوای فکری تورا تقویت مینماید، هر وقت مطالعه مینمائی خیال بکن که چه مطالعه میکنی و پس از خواندن در سہایت بین چه آموخته و هر چه داخل فکرت مبدشود کاملاً آنرا هضم بنا یعنی بخوبی بفکر خود بسپار تا جزء فکر تو بشود مثل اینکه هر چه

مبخوری باید هضم نمائی که جزء بدن تو نشود و تو را قوّت بدهد .

در هر غذا ئبکه تفکر مدهی بسیار احتیاط بکن ، همانقسمی که نمیگذاری غذای ناپاک داخل دهانت بشود همانطور هم نگذار که مطالب ناپاک باصحیح چه ار خواندن روز نامه و چه ار لبهای دیگران در فکر تو داخل بشود ، شکم و معدّه خود را که محفوظ نگاه میداری خیالات و افکار ت را هم حفظ نما ، همچنانکه اشخاصی دیده که بواسطه مقوی نبودن غذایشان گرسنه و ضعیف بوده اند همانطور هم تو و من بسرانی دیده ایم که بسیار بخواندن کتب معتاد بوده اند ، و اغلب از و طایف مهمّه خود غفلت میکردند تا بخواندن پردازند و در کوچه و در کالسکه و مدرسه همه مشغول مطالعه بوده اند و معهذا بعوض آنکه هوشیار میشدند افکار و خیالاتشان خام و بی اساس بوده و خودشان از هر مطلبی جاهل و عاری بودند ، تقصیرشان نه این بود که کتاب نمیخواندند بلکه این بود که آنچه میخواندند سودمند و صحیح نبوده لهذا افکارشان بی قوّه مانده روز بروز و سال بسال ضعیف شده است .

چنانکه در مکاتب سابقه بتو گفتم که اگر بدن صدمه
 بیابد ممکن نیست فکر ناقص نشود همانطور هم ممکن نیست
 فکر را ضعف یا ملوث بنمائی یا صدمه بآن برسانی و اذیتی
 ببدن ننموده باشی، پس برای خواندن کتب خوب انتخاب
 بنما، کتاب تاریخ و شرح احوال اشخاص بزرگ و فنون
 و علوم بخوان و مسافرت نامه و ساحت نامه و کتب اخلاقی
 و مذهبی مطالعه بکن و حکایات و چیزهای بفایده را بخوان،
 اینقدر کتب خوب و مطالب و مواضع عاله هست که اطلاع
 بر آنها برای تواز و اجبات است که ابدأ جایز نیست وقت
 خود را بمطالعه کتب نا صحیح و بیفایده صرف بنمائی،
 همانطوریکه طبع هوشمندی داری که باید غذایش را معین
 بکنی بهما نقرار هم یک طبیعت اخلاقی و روحانی داری که
 بایست آنها را تغذیه بنمائی و بهما قسمی که بدن در وقت صحّت
 گرسنه غذا و فکر محتاج علم و دانش میشود همانطور هم
 طبیعت روحانی صحتمند جو بای فضایل و مطالب روحانی
 است و اگر در عقاید مذهبی تو رخنه پیدا بشود و عقیده ات
 نسبت بواجبات دینیّه و کلام الله و کتب دینی و مصاحبت

آدمهای مؤمن سلب گردد طبیعت روحانی تو صدمه می‌بندد و ضعیف میشود و سلب قابلیت از تو میگردد، همانطوریکه طبیعت جسمانی خود را غذا میدهی طبیعت فکری و اخلاقی خود را هم باید تغذیه بکنی، نظر باینکه رابطه که مشغولیات مفکر دارند مثل آن است که تفریح نسبت به بدن دارد پس بجا است که در اینجا از فواید مشغولیات سخن برانیم و شرحش را بیان کنیم.

انواع و اقسام مشغولیات هست، در بعضی از آنها حرف و اعتراضی نمیرود و برخی از آنها محل گفتگو است و بسیاری از آنها یقیناً و حتماً بد میباشند، حالا امکان ندارم مخصوصاً بگویم کدام بد و کدام خوب است لیکن میتوانم چند قانون درست بیان کنم که در این مورد دستور العمل قرار بدهی.

اولاً هر یک از مشغولیات که اسباب خرج زیاد برای تو میشود بآن اقدام نکن، مشغولیات فقط محض انصراف خیالند و سودمندی و فایده داشتن آنها نباید باعث مخارج زیاد بشود و بعبارت آخری لهُو و لعب محسوب گردد.

ثانیاً باید از چنان قسم باشد که هر چه حالات تو از

انصراف از خیالات و راحت لازم دارد بتو برساند نه اینکه فقط برای شوخی و امرار وقت باشد.

نا ائنا مشغولیات تو نباید بحقوق دیگران دخالت نماید یا آنکه ماع و عاقی در راه دیگران باشد.

رابعا هر یک از مشغولیات که بواسطه کثرت خوشی و دلچسبی اسباب غفلت انسان از وظایف خانگی یا مذهبی با معامله خود او میشود خطرناک است و بایست از آن دوری جست.

خامساً هر یک از مشغولیات که مشغول شوند به آن در روز بعد بانجام وظائف زندگانی خود شوق نداشته باشد مضرو بکلی مذموم است.

سادساً هر یک از مشغولیات که از حیث عفت و عصمت مذموم و در مطالب دینیّه و امور مقدّسه تولید شک نماید و تو را از خانه خود کم میل بکند و ملاهی را در لباس خوشما بیاراید و مهیج هوا و هوس گردد یا اخلاق را سست بکند از مشغولیات نا صحیح و نگوهیده است و باید از آن اجتناب کرد.

در مسئله بازی و مشغولیات فکر بکن و هوشیار و محتاط باش ، همانطوریکه ممکن است با چنان شوق و شعفی داخل کار بشوی که زحمات نومّه بتفریح مبدّل بشوند همانطور هم ممکن است که در مسئله تحصیل و مطالعه و کارهای مغزی چنان بشوق اقدام بنمائی که همان عنصریکه جالب بازبست و آنرا سودمند مینماید در تحصیل و مطالعه و کارهای دماغی هم حاصل گردد، اگر با خاطری منشرح و قلبی منبسط داخل کار بشویم نه تفریح و نه مشغولیات و بازی اسباب اغواء نفس ما میشوند و نه هم ما را معرض خطرات و خیمه مپسازند .

(مکتوب هیجدهم)

عزیزم جمشید .

پس از آنچه در این مکاتیب بتو نوشتم یقین دارم همچو پسر هوشیاری که تو بنظر من آمده شاکر خواهی بود که خداوند تو را جان بخشید و در منزلی قرار داد که پدر و مادر مهربان و عاقل تو را از مناهی و عواقب اندوه آوریکه جانهای هزاران پسر انرا ضایع و از درجه سودمندی

ساقط میکند محفوظ و مأمون داشته اند. پس باید بخاطر
 بباوری که اگر ما در این مورد از دیگران بهتر هستیم به
 بواسطه خودمان است بلکه از توجه لطف الهی است که
 ما را در جائی قرار داده که دوستان و خیر خواهان ما را
 کمک نمودند که از بعضی دیگران بهتر شویم و اگر همان
 دیگران که ما از آنها بهتر هستیم اسباب و اوضاع مثل ما
 بر ایشان فراهم بود هر چه ما شده ایم آنها هم میشدند یعنی
 آنها هم مثل ما بودند. باید پرسید که آیا در صورتیکه ما در
 میان آنچه آنها را حاطه کرده است زائیده و پرورش یافته
 بودیم ممکن نبود که مابعدنه مثل آنها میشدیم؟ پس بدان که
 آسایش و اسبابیکه برای تو مهیا است مانند و طفله است که
 تو بایست نسبت بدیگران انجام بدهی چون اولاً آنها نادان
 و گرفتار معصبت شده اند و ثانیاً اگر آن مرحمتی که دیگران
 نسبت بتو کرده اند تو در باره آنها بنمائی نتایج جهالت
 و معصیت آنها را ضایع و تباه میکند، محض اینکه درست
 مطلب را بفهمی یک مثال برای تو میآورم: فرض میکنیم
 خودت در میان کسانی که دشمن تواند و کمر در قتل تو بسته اند

خوابیده و لیکن یک نفر رفیق مشفق و دوست مهربان مانع اجراء غرض و مقصود آنها شده و تو را بیدار کرد و از خطر نجات داد، وقتی بیدار شدی و فهمیدی که از دشمن و صدمه آنها نجات یافته باید بدانی که دیگران هم اگر بیدار شدند از خطر و صدمه نجات می یابند پس آیامقتضای شکر گذاری و انجام وظیفه تو نیست که همان شفقتی که دوست مهربان تو نسبت بتو نمود تو هم در باره دیگران که در خطر هستند بنمائی ؟ بدیهی است که وظیفه ما این است که هر کس که احتمال دارد در راه ضلالت و معصیت بیفتد بیدار نمائیم و بفهمانیم و آنچه در فوّه داریم برای نجات و خلاص گناهکاران و کسایکه با اعمال بد عادت کرده اند بعمل بیاوریم چون اغلب که در این معاصی میافتند بواسطه این است که کسی از عواقب مشئومه و خطرات اعمال بد آنها را خبر دار نمیکند.

حالت طبقه پسران در آتیه بسته باین است که دیگران چه کار در این موادّ برای آنها خواهند کرد، اگر آنها را مخبر بسازند و هوشیار بکنند آدمهای محترم و سودمند

خواهند شد، اما اگر آنها را در ضلالت بگذارند پس آنها دشمن خودشان و هبئت جامعه بشر و ملک و ملت خواهند گردید، اگر بنا باشد نجات بیابند بایست در جوانی پیش از خو گرفتن باعمال بد اقدام و احتیاط در نجات آنها بشود و بایست آنها را مدد کرد که بدانند هر قسم کردار بد دشمن خوئی و یک بخشی و سعادت آنها است و واجب است آنها را وادارید که احساس نکنند که این اعمال در نظر آدمهای باکباز و عصمت دوست منفور و در بدشگاه خداوند معصیت و گناه است،

بسران و مردان بد بسار در گمراه کردن دیگران سعی هستند و در سعی و جدت خود فعال و زر بکنند و گاهی در انتشار خیالات بد و اعمال ناشایسته فرصت از دست نمیدهند پس برای چه تو و تمام مردمان سک در اشاعه مطالب و مسائلی که باعث مدد و مساعدت آنها در اجتناب از معصیت و اعمال بد و ضعف بدنی و فکری است و شاید موجب نجات آنها از خرابی و تباه ابدی باشد جد و جهد نمائی؟

بسران راه رسانیدن این مطالب را بسران دیگر بهتر

از آدمهای بزرگتر در دست دارند و پیدا میکنند، چون تو خودت سر جوانی هستی ممکن است در این موضوع با پسران دیگر گفتگو نمائی و مخصوصاً وقتی که ابتداء از طرف آنها در این قبل مطالب مذاکره بشود و خودشان شروع بسؤال و استفسار از مطلب بکنند فرصت خوبی بدست تو بیاید و اگر بتوانی یک پسر را از ارتکاب گناه و عمل بد نجات بدهی کار خوبی کرده، نجات کسی که در راه ضلالت افتاده خدمت بزرگی است اما البته اگر همان شخص را از ابتداء نگذاری همچو کار قبیحی اقدام نماید بسار بهر است، این مسئله بسبار شباهت دارد باینکه من بخانه آدم فقری بروم و تاچند هفته شب و روز در وقتیکه مبتلا بیک صدمه بدنی است که اتفاقاً از جهالت خودش با دیگران یا بواسطه پیش پازدن بر سنگ در کوچه باو رسیده مشغول پرستاری او بشوم، البته خود این عمل کار بسیار خوبی است چون در حین مرض و ناخوشی او پرستاریش کرده‌ام اما اگر من یک کمی پیش از آنکه او بگذرد سنگ را در موقع عبور از راه او بر داشته بودم با آن پوست هندوانه که مثلاً پایش روی آن

لیز خورده و شکسته بود کنار می‌کردم البته یک خدمتی باو کرده بودم که برای من آسانتر و هم برای همسایه من نافعتر میشد و با یک کوشش جزئی او را از افتادن نجات میدادم، پس نجات دادن او از افتادن هم سهل تر و هم ثوابش بیش از هر چیز بست که در پرستاری و خدمت او بعد از آنکه صدمه دیده بود می‌کردم.

نابر این خوب است سعی و کوشش نمائی که بد را از راه پسران و مخصوصاً آنها که کوچکتر از خودت هستند بر داری و آنها را راه راست راهنمایی کنی، گاهی بیسری نهند و او را مسخره نکن مبادا شرم از او سلب شود و بواسطه بی اعتنائی بکلی بی احتیاط و بی پروا و نافرمان بر دار شده و قار و حیا برایش باقی نماند، باین پسران سفارش بکن که رساله های مفید خوب بخوانند تا از وساوس شیطانی و همگردان بد سالم باشند. هر کدام از پسران که نسخه کتاب «رهنمای پسران» خود را بدیگران عاریت بدهد خدمت بسیار خوبی کرده است. من سراغ دارم که یک پسر بهمین طریق بیش از پنجاه پسر دیگر را نجات داد و براه راست هدایت کرد.

محض اینکه در این مطلب هوشیار باشی و بتوانی
 کسایکه با آنها همدردی داری نصیحت نمائی میل دارم قبل
 از ختم این مکاتیب فردا عصر چند طریقه مهم برایت معین
 نمایم تا کسایکه از روی جهالت و نادانی یا از معصیت و گناه
 قوای بدنی آنها از کفشان رفته است باین وسیله سعی نکنند
 و حتی الامکان قوای خود را باز یافت نمایند و آب رفته را
 بجوی آرند، پس از آن این مکاتیب را خاتمه داده شمه از
 تغیراتیکه در چند سال دیگر باست ترصد داشته باشی
 بتو میگویم تا بدین طریق آماده باره تجارب بشوی و از
 خطراتیکه در آتبه در راه داری مأمون و محفوظ باشی.

(مکتوب نوزدهم)

عزیزم جمشید.

بموجب وعده خودم اکنون میل دارم بتو توضیح
 بنمایم که آنهاییکه طهارت نفس و قوای خود را بسبب اعتیاد
 باین عادت مذموم که اینقدر بین پسران شایع است از دست
 داده اند بچه وسیله بایست آنها را تا اندازه باز یافت بنمایند

باز یافت تمام قوای بسریکه بعمل تلویث نفس عادت کرده است منوط بطول مدت آن عمل است و محض اینکه به بهترین وجهی این مسئله توضیح شده باشد باید عرض کنم که نتیجه و عقبه آن مثل همانوقتی است که صدمه یا اذیتی بدست با سک عضو دیگر بدن انسان میرسد، در موارد بسیار این زخم با صدمه التام میباید و خوب میشود اما تکمیل علاج بسته باندازه و مقدار صدمه و مهارت در علاج است چون هیچیک از اعضاء بدن که صدمه دیده ممکن بدست مطلقاً بدون کم و زیاد بهمان حالت اول برگردد زیرا که حتی وقتی یک تبع پنجه را میرد زخمش بفاصله چند روز التام میباید اما تا سالهای دراز و شاید تا تمام عمر علامت آن زخم که پس از علاج مانده است بر آن عضو باقی و برقرار است و اندازه و مقدار آن علامت منوط باندازه و مقدار زخم یا صدمه است که بانسان رسیده.

هر چه معصبت انسان باعث اندوه و افسردگی باشد وقتی پسری اهمیت اصلاح واقعی و دائمی اخلاق خود را درک نمود بایست در این راه ترغیب بشود تا امیدواری

حاصل نماید باینکه اگر توبه و انابه کرد و اعتراف بخطابا و زلات خود نمود و متوسل بمدد الهی در علاج حال و دوری از معصیت گردید نتایج حسنه باو حاصل خواهد شد و در صورتیکه در این امر انسان بمدد و کمک خداوند مستظهر باشد و بعنایت او متوسل گردد باست منتظر باشد که نتایج خوب باو عابد بشود، اما اینرا هم باست در نظر داشت که اگر همت و کوشش انسان در کار باشد خداوند هم بذل مرحمت نخواهد فرمود و مدد او بی همت و مبل خود شخص بیحاصل است از این جهت کوشش انسانی و مدد کردگاری بایست توأم باشد.

تمام مطالبی که در چند مکتوب سابق راجع بکیفیت حفظ طهارت و قوه بدن پسران بتو نوشتم اهمیت زیاد دارد برای پسرانیکه از معصیت و بدکاری دوری میجویند و همت میگذارند که آنچه از کفشان رفت باز یافت نمایند. آنچه را که در مکاتیب چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم بتو گفتم بدقت بخاطر بیاور و محض اینکه همان مطالب در لوحه خاطر تو نقش بندد این مکاتیب را باز بخوان و هرچه

راجع بطهارت قلب و خال و پاکیزگی خارج و داخل بدن و از بات جنس خوراکی که مبخوریم و آبیکه میاشامیم و اهمّت اجتناب از کُلّه اقسام مکثفات و قدر و قیمت ورزش و تفریح و بازی و خواب و لزوم غذای مناسب برای خال و قوّه ممّزّه با طبیعت اخلاقی که در آن خطوط ذکر شده و ابوس یکن چون هرچه مذکور شده برای کسی که میل دارد تسلّط کامل بر نفس خود داشته باشد یا هر چه از دست داده باز یافت نماید بسار مهمّ و واجب است هر چه در آن مکاتب بوشته ام اهمّت زیاد دارد لکن چند دستور العمل دیگر هست که لازم است بکسبکه میل بنجات از این عادت زشت دارد و میخواهد ار کف رفته خود را بازیافت نماید حالی بنمایم.

کسی که باین حال مبتلا است و در صدد استعلاج بر میآید هر چه در این راه خرج کند بهدر نرفته اما مقصود او بیک هفته یا یک ماه بلکه یکسال حاصل نمیشود چون ترقی کامل بدنی نتیجه سالها زحمت است که بدن را با دقت و احتیاط تمام تربیت و ورزش داده است. غسل یا بدن

شوئی کمال اهمیّت دارد و در اهمیّت درجهٔ اوّل رادار است و علاوه از غسل هفته وار که باست بسبیل استمرار باشد هر صبح هم باست با آب سرد بدن را شست و اگر در موقع غسل بر اعضاء تناسله رعشه بیفتد و هیجان پیدا کنند خوب است هر شب قبل از خواب آنها را با آب سرد غسل بدهند بدینطور که طرفی را پراز آب روی زمین بگذارند و چنبا تمه بر آن بنشینند و اعضاء مزبور را بشویند اثر و فابدهٔ زیاد خواهد داشت . ابتداء عادت بغسل با آب سرد چه در صبح و چه در عصر باست در تابستان باشد که احتیاط زیاد برای چایش لازم ندست اما همینکه یک مرتبه بدن با آب سرد عادت کرد خود غسل سدّ سیدی در مقابل چایش در اوقات معمول میشود .

در صورتیکه غدهٔ پوست آخر عضو تناسلیّه بزودی برآشفته بشود و فرو نشابدن سوزش آن مشکل باشد پسر باید با والدین خود مشورت نماید و آنها بایست بیک طبیب لایق مؤمنی رجوع بکنند که بتواند هر چه در این مقدمه مقتضی است از اظهار همدردی و دلداری و نصیحت برای

علاج آن پسر بعمل بیاورد. در بسیاری از این نوع موارد ختنه که عمل بسیار ساده جراحی است مؤثر میباشد و دائماً رفع این زحمات را خواهد کرد، همانطوریکه اگر پسری قضه یا واقعه ناورخ بدهد یا مبتلای به تب بشود بوالدینش اظهار میکند همبندطور هم هر وقت صدمد یا مرضی باعضاء تناسله او رسد ناست آنها رجوع بنماید، اگر حنا و سرم مانع اظهارش گردد بسیار بیجا و از اثر اعمال زشت و خیالات ناپسند است، جهت ندارد که راجع باین عضو هم مثل سایر اعضاء صحبت نداریم و گفتگو نکنیم. خوب است بخاطر ماوریم که تمام اعضاء بدهای ما را خداوند خلق فرموده و تمامشان بالسویه مطهر و منزّه و محترم هستند و نه این اعضاء و نه صحبت و اظهار آنها خالی از طهارت و خلاف نزاکت است مگر آنکه خود شخص بواسطه اعمال خود آنها را ناپاک و ملوث بسازد، هر پسریکه والدین مهربان دارد وظیفه ذمه او نسبت بآنها و لازمه رفاهیت حال و استقبال و سعادت او آن است که پدر و مادر و طبیب خانوادگی او از هر مرض باضعف و علّتی که بآن مبرسد فوراً با خبر بشوند.

فرضاً چنانچه این خط را دسری مبنوشتم که مقصودش نجات از این عمل بود علاوه مطالبی که در خطوط قبل ذکر کردم باو میگفتم « در هوای باز زباد و رزش نما » ورزش هم باید از روی ترتب و بسبب استمرار باشد نه گاه گاهی بلکه هر روزه و تا اندازه هم باید طولانی باشد که قدری حالت خستگی بیاورد. خاطر و ضمیرت را نیز مشغول بدار ، کَلِّه از افسانه و کتب و روزنامجات بسمعی دوری بجوی اما کتاب خود را بسار بخوان و وادار که خاطرت با توجه و رفق باشد، در آخر هر صفحه یا هر جمله که میخوانی توقف بکن و آنچه را که همان ساعت میخوانده بباد بیاور ، وقتی باتها رسیدی برگرد و در هر فصلی تجدید نظر نما ، هم بدن و هم فکر خود را تربیت بده و هر دورا و ادار مطیع امرت باشند چون این نکته بسار واجب است و سعی و کوشش در این امر اخلاق را ترقی میدهد و تولید قوه مبنماید و پسر را هنرمند و با عرضه مبسازد . خوابت روی رختخواب سخت و در اطاق هواگبر باشد و پوششت یک جزئی ناقص باشد بهتر است از اینکه زیاده از لزوم باشد

روی کمرت مخواب و از رختخوابهای پری چه برای پوشش و چه برای دوشک دوری بجوی مگر آنکه هوا و احوال خودت اقتضا بکند. در یک رختخواب بتنهائی بخواب کرسیهای بالش دار انتخاب نما و از سواری اسب اجتناب بکن از هر نوع مکثفات با چایی و قهوه دوری بجوی کاکائو و چاکولات بسیار ترجیح دارند بر چایی و قهوه. برای تمام پسران و مردانیکه مبتلا بسوزش و ضعف عضو تناسل هستند هر قسم از مشروبات مسکر و تنباکو بهر قسم باشد مخصوصاً مضرّ است، در غذای خود احتیاط بنما، شیر و سبزی آلات برای رفع التهاب عضو تناسلیّه ینها بت مساعد میباشند لکن یک مقدار گوشت تازه برای جلو گیری از ضعف و نقاهت باید از روی اعتدال صرف بشود، ماهی تازه مفید است اما در خوردن تخم مرغ باید از روی اعتدال رفتار کرد، گوشت خوک بد و مضرّ میباشد و گوشتهای نمک زده غذائی صعب الهضم اند و مقویّ نمیشوند، از فلفل و ترشی و ادویه جات باید دوری جست، دُله و کسک (یک قسم شیرینی فرنگی است) شکم را بهم میزند و منجرّ باذیت

و صدمه مدشود، شربنی آلات اگر اصلاً صرف میکنی بابد از روی اعتدال باشد و ابداً بین دو غذا نباشد، هوشبار باش که شلوار هایت طوری بدوخته باشند که بر اعضاء تناسله فشار ساورد.

از همگردان بد عمل کناره بجوی ار تصاویر قبحه رو گردان باش و اروساوسی که بواسطه ننهائی زناد رخ مدهد دوری بجوی، ساعی باش که باخوبان معاشر و همنشین باشی، در روزگار خود مقاصد عالمه تک آرزو نما و همّت بلند دار و هر روره از خداوند استمداد بجوی و بدشرفت حاصل نکن و هر چه ار کفّت رفت بدست ساور و از مشکلاتیکه در راحت میآیند نترس و ثبات قدم داشته باش که خدا تورا مدد میکند و بدشرفت و فبروزی از آن تو خواهد بود.

ای نور چشم عزیز! این است نصیحت من بهر پسریکه ار سابقه اعمال خود بر گردد و با کمال ابدواری رو بآئیه خوش بنماید.

مکتوب بیستم

عزیزم جمشید .

چند سال بدش بدست که همین گهواره که خواهر کودک تو در آن میخواست مال تو بود اما امروز تو از گهواره گذشته و رو بسنّ مردی و روزگار عرّت و شرف گذارده تا چند سال همدنطور جوان خواهی بود پس از آن قرب بسنّ چهارده با بازده داخل یک مدّت چند ساله خواهی شد که در اثناء آن مدّت همان اجزاء کارخانه تناسله که در داخله قسمت سافل بدن تو محفی و نهان اند رو برقی میگذارند و احساساتی مشاهده خواهی کرد که دلالت تغییراتی دارند که بکلی تازه و عرب میباشند ، تبدّلات جسمی و دماغی که در آنوقت واقع میشود ، و احوالاتیکه متعاقب این تغییرات بر تو رخ میدهد برای بساری از بزرگان موجب تحرّ و تشوش و خطر واقع میشود ، محض آنکه این حالت تفسیر بدون اطلاع و خبر بر تو وارد نشود و باکمال فهم و دانائی بآن برسی میل دارم نک چیزی راجع

بآن مدّت حیات که موسوم بحدّ تکلیف باسنّ بلوغ است
بتو بگویم :

وقتی که لفظ بلوغ در مورد بهال ذکر میکنیم مقصود
ارآن مدّتی است که بهال شروع بگل دادن مینماید اما در
مورد پسران این مدّت عبارت از وقتی است که اعضاء تناسلیّه
شروع بترقی میکنند و آب توالد کم کم در غدیکه داخل
اجزاء سافل بدن واقعند تشکّل مییابند .

هنگامیکه در کمال بی قوّتی و بیچارگی دنیا میائیم
خداوند آن قوا و چیزهائیکه بعد از مدّتی لازم داریم و در
آنوقت بکارما نمباید بما مرحمت نمیفرماید فقط هر وقت
محتاج آن شدیم ارزانی میدارد، ابتداءً طفل احتیاج بدندان
ندارد اما پس از یکی دو سال خداوند چند دندان باو
عنایت میفرماید و بعد که احتیاج بآنها پیدا کرد متدرّجاً
دندانهای دیگر باو میدهد، وقتی طفل زائیده میشود ابتداءً
دندانهایش زیر لثّه پوشیده است و مانند تخم سبزی آلات
زیر گل میباشد و منتظر است همینکه موقع روئیدن برسد
و طفل بآنها احتیاج پیدا کند بیرون بیایند، بهمین قرار

هم کارخانه توالد در تمام بصران صحتمند محمود و خوابیده
 میماند تا سنّ چهارده یا نازده که شروع به بیدار شدن و
 و روئیدن میکند و تغیرات متفرقه کم کم واقع میشود و
 و متدرّجاً همین تغیرات در عرض چند سال بصر را از مقام
 طفولیت بدرجه مردی که کاملاً رشد یافته باشد میرساند.

تغیرات مزبور که بین سنّ نازده و بیست و پنج واقع
 میشود و بین سنّ چهارده و هجده نمایان و شدید میباشد
 بسیار اهمیت دارد و چون در همین مدت بواسطه جهالت
 و نادانی بصران گرفتار اعمال زشت و معصبت میگردند و
 فوراً با مالاً خراب و تباه میشود واجب است که تمام آنها
 از روی علم منتظر این حالت باشند تا معی این وقایع تازه
 و حالات سخت و دشوار بخود بگویند و ترجمه نمایند.

بزرگترین تغیرات ظاهری با مرئی یعنی تغیراتیکه
 آشکارند و دیده میشود ب سرعت بوقوع میرسند و فقط یک
 دو سال لازم دارند تا نتایج علنی آنها ظاهر بشود اما با خطر
 ترین مدّت که در اثناء آن بزرگترین تغیرات بدنی و دماغی
 باطنی و غیر مرئی واقع میشوند اقلّ در اغلب موارد از سنّ

چهارده تا بپست و یکسال، میباشد لکن تغییرات مزبور کاملاً بحدّ کمال نمیرسند و بلوغ تناسله تا سنّ قریب بیست و پنج بحصول نمی یبوند.

در اثناء سالهای اوّل عمر یعنی همانوقتی که اعضاء تناسلیه مخمّود میباشدند و محدّ کمال نرسیده اند پسران و دختران در صفات بدنی و دماغی بسیار مانند هم هستند اما قریب سنّ چهارده (در مورد بعضیها دیر تر و بعضیها زودتر) همینکه بحدّ تکلیف نزدیک میشوند صفات و خصایکه مخصوص جنس و صنف هر یک از آنها است شروع بیروز و ظهور میکند پسران بیشتر بصفات مردی و مردانگی و دختران بصفات و اخلاق زنانه متّصف و متخلّق میشوند، در این موقع پسر متدرّجاً صفات طفولیت را کنار میگذارد بدنش بسرعت رشد میکند شاهه هایش پهن تر و سینه اش عمیقتر میگردد صدایش از شباهت بصدای پسران میافتد و تند تر و با قوّه تر میگردد پوستش خشن تر میشود و ریشش شروع بروئیدن میکند استخوانهایش منبسط تر میشوند اعضاء تناسلیّه رو برشد میگذارند و بفاصله چند سال دندان عقل پیدا میشود.

در ابتداء این وضع براو خوش بدست و اسباب عجز او مگر درد صدابش میگیرد و دست و پایش بخوبی در فرمان او نیستند و در آن اموری که سابقاً راحت و آزاد بود حالا مقبّد و شرمسار است و بزودی در هم میشود و احساسات و احوال و هوسهای تازه برایش حاصل میشود که خودش ار فهم و درک معنی آنها عاجز است. در رفتار خود نسبت بغربا و مخصوصاً بزبان متواضعت میشود و حالت فتوت و مردانگی بهم میرسد، در تمام این مدت یک طبیعتی که خداوند در او غرس فرموده روبه بیداری و رشد میگذارد مقصود از این طبیعت این است که بهر جهت و از هر جهت موجب مزید شرافت وی گردد و او را کامل نماید و بدون این طبیعت تکمیل نفس هم برای انسان ممکن نیست.

در همین موقع است که شهوات نفس متدرجاً وجود خود را محسوس میسازد، اگر پسر جاهل است و حسّ میزه اش سست و ضعیف شده بموجب گفتار همگردان بد رفتار میکند و احتمال کَلّی دارد که خطرات و خیمه براو وارد بیاید، ایضاً در همین موقع نازک یعنی بین سیزده و بیست و

نک است که پسران تند مزاج و ستیزه کار میشوند و ضدّیت و لجاجت در آنها پیدا و بیدار میگردد خودشان عنود و بعضی اوقات از اختار خارج میشوند، در این موقع است که بسیاری پسران و دختران چون والدین شان حالات آنها را نمی فهمند و احساسات و احوال خود را در وقتی که در همین سنّ بودند فراموش کرده اند مایل میشوند که از کلاه قبود آزادی پیدا کرده و از منزل و وطن دور بشوند، در این موقع است که همان پسریکه فرمانبردار و زحمت کش و در دروس خود سعی بود اغلب اوقات نا فرمانبردار و سرپیچ میشود و گوس نصیحت و اندرز نمیدهد، از سنّ چهارده تا هجده بدشیر احتمال دارد که پسران در مدرسه نسبت بمعلم تا فرمانبرداری نمایند و در همین سنّ است که احتمال دارد احساس بکنند که سنّ آنها مقتضی ندست که بمدارس روزهای بکشنه بروند و در اداء و ظایف دبتّه بنای مسامحه گذارده شروع بترک واجبات نمایند، این انقلاب که دارد بدبّنطور واقع میشود بر تمام طبیعت او مؤثر میافتد و تمام صفات بد که در نهاد پسر است ظاهر

و آشکار میگردد همین مدّت حیات پسر است که الماها آرا
زمان شدّت و صعوبت مینامند.

اگر پسر را هوشبار و عاقل کرده باشند و معلمین او
ملتفت احوالکّه دارد باو رخ مدهد بشود و آگاه گردند
نتیجه بر خلاف قرائن طاهری بهتر میشود و همنکه پسر
رو بسنّ بدست و بالاتر مبرود طوفان و شدّت طبیعت وی
گذشته و خوابده است و اگر از اعمال بد محفوظ بوده و
از ارتکاب معاصی و افعال ناشایسته از او جلو گیری شده
است آتیه اش قرین سکون و خبریت و ترقی خواهد بود
اما اگر خدای نخواسته حباتش باعمال بد و ارتکاب گناهان
ملوّث گردیده و افعال و کردار وی او را بمرید معصبت و
داشته نتیجه منجرّ باندوه و درد و یأس و اسف خواهدگشت
پس از این تفصیل ای نور چشم عزیز ملتفت خواهی
شد که در این موقع که مشکل ترن و با زحمت ترین مواقع
حیات انسان است نباید پسر را گذارد که در بین خطرات
بدنی و اخلاقی کور کورانه در عالم جهالت و نادانی قدم
بزند، همان کسبایکه این زمان صعب و دشوار را طی کرده اند

و در احساسات و احوالیکه بر آنها رخ داده مواظبت و دقت نموده‌اند و در این باب از روی عقل و هوشیاری خبال کرده و صحبت داشته‌اند می‌توانند این وضع و حالت صعب و دشوار و حیرت و سرگردانی شدید را بفهمند و ملتفت بشوند که همدردی و همراهی یک نفر آدم صحیح بر آنها لازم است که بداند چطور این درس‌هاییکه خداوند تعلیم می‌دهد و وظایف و مسئولیتهای بزرگی که از جانب او بانسان محوّل میشود توضیح و تشریح نماید .

فردا عصر آخرین مکتوب خود را بتو مینویسم و ملل دارم بتو بگویم که حطور برای این تغییرات آتیه حاضر بشوی و چند تجویز دیگر که محبت و خیر خواهی بی پایان من نسبت بدسران و جوانان محرّک گشته است بتو خواهم نمود



(مکتوب بیست و یکم)

عزیزم جشید .

قریب یک ماه میگذرد که شروع نوشتن این خطوط
تو کردم ، در این مکاتیب با قلی پر از محبت و همدردی
نسبت بسران باتو صحبت داشته ام و ابن کار باعث کمال
مسرت و شغف برای من بوده است ، امروز آخرین مکتوب
خود را در این موضوع مهم تو منووسم و از صمیم قلب
امیدوارم که آنچه روز بروز در ضمن مکاتیب تو نوشته ام
مورد دقت شایان تو گشته و اطلاعات مفیده بتو رسایده
است ، از آنچه دیشب نوشتم ملتفت میشوی که مبل داشته ام
خاطر تو را حاصر نمایم برای فهم تغییراتیکه پس از مدت قلیلی
بعداز ابن واقع میشود و آرزوی من این بوده که در وقتی که
تو از مرحله پسری بمقام مردی مبرسی از آن حیرت
و سرگردانی و خطراتیکه برای بسیاری مهلک واقع میشود
دور و مأمون باشی .

طهارت مثل قطرات شبنمی است که هنگام با مداد روی
گیاه و گل مانند بلور درخشان میباشد اما همینکه کسی

دست برحکم خود را بر آن کشید و آبرو بر طرف کرد ممکن
 ندست بصنعت یا مهارت کسی و لوائیکه تمام آبهای عالم باختار
 وی باشد بحالت اولته برگردد.

چون مدانم چقدر تمام پسران طبعه مل دارند زود
 بمقام مردی برسند و چقدر بعضی پسران تغیراتیکه در
 خودشان واقع نشده ببینند در دیگران بوقوع رسیده است
 بکتاب ولی شکب میشود لهذا در عالم دوستی و محبت مل
 دارم استباهی که اغلب پسران مبنامند و احتمال دارد آنها را
 با عمال زشت و ادا دارد بتو خاطر نشان نمایم. این اعمال
 بعوض اینکه آنها را بمقام مردی برساند منجر بصعف و مرض
 میشود و لهذا همان چیزها که مقصودشان اصلاح او است
 خراب میکنند.

زمان تکلیف و تغیراتیکه در باب آنها دیروز صحبت
 شد در اشخاص تفاوت میکند، در بعضی پسران این تغیرات
 زودتر حتی در سن دوازده واقع میشود اما در بعضیهای دیگر
 بالعکس بتأخیر میافتد تا سن هیجده لکن این دو مدت هر
 دو بسیار نادر است، این تفاوت تا اندازه بواسطه قومیت

یا طایفه با اغلب اوقات بسبب آب و هوا است اما غالباً بواسطه حالات ناخوشی یا صحت مزاج شخص است، در ممالک حاره این ترقی زودتر و در ممالک بارده شمال غربی بسیار دیرتر واقع میشود. پسران رنگین پوست قبل از پسران سفید پوست باین حالت میرسند، طبع و خو و شغل نیز بسیار در این امر دخیل هستند اما همانطوریکه قبلاً گفته شد بزرگترین تمام تغییرات بسته بوضع مزاج است، اغلب دیده شده که پسرایکه بدن ضعیف و بی قوه بارث بآنها رسیده یا مبتلا بضعف مزاج هستند در ابراز تغییراتیکه دلیل نزدیکی بلوغ میباشد تقدّم دارند و از طرف دیگر قاعده کلیّه این است که پسرایکه اغلب در هوای باز زندگی میکنند و شغلشان ورزش بدنی مبطلبد و عادت دارند بیازیهای چست و چالاک که اسباب قوه بدن و صحت مزاج میشود وقوع این تغییرات در آنها دیرتر است. این هم یک علامت دیگر است که هر پسری در مورد میوه درخت ملاحظه کرده است، چند دانه سیب و گلابی و گلاس و سایر اقسام میوه که اوّل بر درختان میرویند و در حالیکه باقی میوه

درخت نرسیده آنها قزمز و رسیده نظر می‌آیند شاید خوش
نما هم باشند لکن وقتی ملاحظه میشود هم‌دیده شده که
کرم رده و ضایع هستند، پسریکه بوسایل ناپسند سعی در
بلوغ قبل از وقت میکند بجای ضعف و ناخوشی حاصل
نماید و پسریکه در مراعات قوانین حفظ الصحه احتیاط دارد
و بدن قوی و محکم و مردانه بنام میکند و صحت مراج خود را
بر اساس محکم میگذارد کمتر احساس التهاب و برافروختگی
عضو تناسلیته می‌نماید و مشکلات و سرگردانی و حرانی که
از ضعف یا ناخوشی شخصی یا ارثی به بعضیها میرسد ناو
نخواهد رسید، گاهی رغبت بلوغ قبل از وقت مکن ریرا
که حاصلش چیزی غیر از زبان و ناتوانی بدست و نتیجه بلوغ
قبل از وقت خرابی قبل از وقت است، بوسیله غذای خوب
و غسل روزانه و ورزش در هوای باز که بحد افراط نرسد
اما بحد کفایت طولانی باشد سعی کن که چنان نشاط و قوه
بدنی و فکری حاصل نمائی که تو را برای چندین سال صحت
و مردانگی مستعد بسازد.

سنّ شباب که در پسران قریب بسنّ چهارده شروع

میشود و تا بیست و پنج دوام دارد پیر از حیرت و سرگردانی و
 زحمت و خطر فراوان است و در عرض همین چند سال است
 که اغلب پسران اشتباه میکنند و راه خطا و ضلالت می‌پویند
 و در بعضیها از حش قوای بدنی و برخی قوای فکری و
 دیگران قوای اخلاقی و برخی دیگر در تمام این موارد سه‌گانه
 گمراه و بدبخت میشوند، این اشتباهات اغلب زائدهٔ جهالت
 و نادانی است و من یقین دارم که خیلی کم از پسران عمداً
 و فهمیده گمراه میشوند بلکه عقده ام این است که در
 عالم جهالت دوجار معاصی می‌گردند و تباهی و خرابیشان
 از جملهٔ بدیهات میشود، بدن سبب است که لارم دانسته‌ام
 تفصیل این تغیرات را قبل از وقوع تو توضیح نمایم تا
 بواسطهٔ اطلاع در سن جوانی بوسیلهٔ تربیت بدنی چنان قوه
 و نشاط جسمی حاصل نمائی که بتوانی با کمال سلامت این مرحله را
 طی کرده و مردی یا کدامن و با طهارت و باعفت بشوی. اگر
 آنچه را که گفته‌ام بیاد بیاوری و از صمیم قلب حاضر بشوی
 که تجویزاتی که من کرده‌ام بموقع اجرا بگذاری گمان می‌کنم
 دارای چنان معلوماتی خواهی شد که در موضوع اعضاء

تناسلته برایت مفید است تا وقتی که بسنّ شانزده با هفده
 برسی و آنوقت بتجویزاتکه در کتاب « رهنمای جوانان »
 نموده ام محتاج خواهی بود . کتاب رهنمای جوانان را تمام
 کرده بودم که رقعۀ پدرت رسید و مرا واداشت که این
 خطوط را بتو نویسم و اینک آنها را با این مکتوب ختم میکنم .
 قبل از اتمام این خط میل دارم یک سهو و اشتباه
 خطرناکی که هزاران پسران مینمایند بتو خاطر نشان
 بکنم و آن اشتباه تأخیر و سهل انگاری است . شاید خودت
 اقرار بصدق تمام مطالبی که ذکر شد نمائی و از صمیم قلب
 همت به پذیرفتن و رفتار کردن برطبق آنها بکنی اما عوض اینکه
 فوراً اقدام نمائی شاید بوقت دیگر محوّل بکنی و بدینطور
 بواسطه غفلت و مسامحه تمام چیزهاییکه امید بتحصیلش
 داری از گفـت برود . بقسمی که حصولش از حیز امکان
 خارج باشد . شاید مانند بسیاری بخاطرت برسد که قوّه و
 صحّت بدنت بجا است و بقدر کفایت آسوده و راحت هستی
 و چون هنوز در عنفوان جوانی میباشی ممکن است جلو هوا
 و هوس خود رها کرده و شهوت رانی نموده و از نصایح ضمیر

غافل و قوانین صحت را غافل گذارده و پس از آن توبه و انابه کرده بوسله ورزش صحیح و غذای با احتیاط و پرهیزکاری تدارک مافات بکنی، هرچند از معاصی باطنی که دیگران را فنا میکنند نجات یافته باشی معهذا توجه صحت و قوای بدنی و دماغی و روحی تو از واجبات اولیه است و اهمیت فوری برای تو دارد، غفلت دشمن نجات نفس انسان است و محض اینکه بسری در جهالت باریباید فقط برای او کافی است که از خواندن کتب و رفتن مدرسه غفلت نماید چنانکه اگر تاجری بخواهد مفلس بشود لازم بدست بولش را صایع و تفریط بکند و لارم نبست در معامله ضرر نماید فقط از وظایف معامله خود غفلت نکند آنوقت افلاس حتمی است و خواه مخواه مباد، زارع در مزرعه لازم ندست فقط خس و خاشاک بکارد تا زراعتش خراب بشود همینکه مدتی از مزرعه خوش غفلت و رزید خس و خاشاک خواهد روئید و خار و خس نصف حدود مزرعه را مبدوشاند و تباهی عمومی که نتیجه مجرد غفلت است واقع میشود؛ پس ای نور چشم عزیز و لوا اینکه بهرین تربیت بدنی و دماغی و روحانی جاصل

کرده باشی معهدا اگر آنها را ورزش ندهی و بکار نیاندازی و از حفظ و نگاهداری آن غفلت و قصور کنی یقیناً از کف تو خواهد رفت و غیر از زبان چیزی برای تو باقی نخواهد ماند بیز احتمال دارد که آنچه در مورد قوای جسمی و دماغی بتو گفته ام قبول کرده و مجری بداری اما در خصوص طبیعت روحانی خود که از همه مهم تر است قصور و تغافل ورزی بقدری شیطان در گوش تو خواهد خواند که هر چه من گفته ام راست و درست است اما تو هنوز جوان هستی و بعد از این بعضی بعد از آنکه ابام مکتب و مدرسه تمام شد و شغلی اختیار کردی آنوقت موقع و فرصت زباد خواهی داشت که بمسائل روحانیه پیر دازی و سال بسال همبمنطور تو را اغوا میکند که تعویق و تأخیر بیندازی تا وقتی که موقع و فرصت از دست تو می رود و مجال تحصیل سعادت و خوشبختی نخواهی داشت. پس خوب است ابداً اهمال نمائی و غفلت را از خود دور کنی و اگر در این مسئله کوتاهی کردی و تأخیر انداختی ممکن نیست از اثرات و نتایج اندوه خیز این خبط و اشتباه مأمون و محفوظ بمانی، ضعف و مرض یقیناً غیرت را

از تو خواهند ربود و جهالت تحت سلطنت خود را در جائی که باید آرامگاه دانش باشد نصب کرده طبعیت روحانی را که بایست باز در حضور حضرت حق تعالی جلّ شأنه حاضر نمائی شیطان از معاصی و گناه خراب و ضائع خواهد کرد. اگر غفلت و رزبندی این تنایح حتمی الوقوع و ناگزیر و فرار از آنها از جمله محالات است.

حالاً دیگر موقع مواعده است. ای نور چشم عزیز! سفارش میکنم که غفلت و قصور نورز و در اجرای سفارنهای من جدّیت کامل داشته باش و اکنون که خدا حافظ میکنم از تو خواهش دارم که فوراً از درگاه خداوند مسئلت و استدعا بکنی که گناه و اشتباهات و خطابای تورا ببخشد و قلبی پاک و طاهر و پیرار محبّت بتو عطا فرماید. باخدای خود عهد بنما که از این ساعت از روی صداقت با و خدمت بکنی و بنده مطیع و فرمانبردار او باشی. خداوند در دنیا تورا باعمال خیر و تحصیل شرافت موفق بفرماید و در آخرت تاج عزّت و سعادت و شرف و افتخار به سرت بگذارد.





برلین

در چاپخانه شرکت «کاوینی» سال ۱۳۴۱ بطبع رسید

Kunst- und Buchdruckerei „Kaviani“ G. m. b. H.
Berlin-Charlottenburg 4, Leibnizstr. 43

انتشارات « کاویایی »

(کتابها که تا حال بچاپ رسیده اند)

۱ - سفرنامه حکیم ناصر خسرو باضهام دو مثنوی ، روشنائی نامه ، و « سعادیامه » بایک مقدمه مفصل و ملاحظات ادبی و دو فهرست اسماء الرجال و اسماء الامکه بطرز کتب معتبره فرنگی بقلم م . غنی زاده .

۲ - « زاد المسافرین » حکیم ناصر خسرو که تا حال مطبوع نبوده ، بایک مقدمه و فرهنگی از روی نسخه محفوظه در کتابخانه ملی یاریس و حواشی نسخه محفوظه در کمریج .

۳ - « تاریخ سی ملوک الارض والانباء » تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی (عربی) که در حدود سال ۳۵۰ هجری نوشته شده .

۴ - « گلستان » سعدی که از روی چندین نسخ بام تصحیح شده و شاید بهترین و صحیح ترین چاپی است که تا حال بوده .

۵ - مجموعه مشتمل بر سه قطعه بیاتر مسوب بمیرزا ملکم خان ناظم الدوله که اصلش از کتابخانه آقای دکتر رورن وزیر اسبق امور خارجه آلمان استنساخ شده .

۶ - « دسور تار » تألیف ک . ع . وریری حاوی تعلیمات مفصله راجع بموسیقی ایرانی و فرنگی ، اولین کتابی است که در این موضوع بفارسی نوشته شده .

۷ - لغت آلمانی بفارسی دارای سی هزار کلمه تألیف م . ر . تربیت .

۸ - کتاب « موش و گربه » نظام الدین عید زاکانی دارای صورتهای رنگی و جلدی بسیار طریف .

۹ - سی و چهار رقم ورقه پستی دارای بهترین مناظر و مهمترین مبانی و صورت رجال بزرگ ایران .

محلّ فروش مطبوعات «کاوایی»

طهران - کتابخانه کاوه

اصفهان - دواخانه آفا میرزا علام رضا .

مشهد - کتابخانه نصرت .

تبریز - اداره آقای مرزا محمد علی خان تربت

شیراز - آقای میرزا جلال خان آردین

بوشهر - آقای میرزا احمد کاررونی عضو شرکت بهبهانی .

استان بول - کتابخانه جمعیت .

بمبئی - تجارتخانه آقای آقا محمد تقی افشار .

علیگره - مکتبه جامعه ملّیه اسلامه و شعبات و وکلای

آن در سایر بلاد معتبره هند

از سایر نقاط مستقبلا بچاپخانه شرکت «کاوایی»

واقعه در برلین بعنوان ذیل رجوع شود .

Kunst- und Buchdruckerei Kaviani G. m. b. H.

Berlin-Charlottenburg 4

Leibnizstr. 43

